

۶

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش آموزان دوره اول متوسطه
دوره سی و ششم • اسفند ۱۳۹۶ • شماره پیدری ۲۸۷ • ۴۸ صفحه • ۱۰۰۰۰ ریال ISSN: 1606-9072



نوجوان

رشد



رفیق مشتاقی

لیونل مسی، رونالدو و مامپویی ضد غوره

دور دنیا در سه سوت

گرگدن‌ها در خیابان

آفریدگار

نقطه‌ای زلال را از انحنای ابرها

وصل می‌کنی به مور

از میان بی‌شمار خط به دانه‌ای مماس می‌کنی

یک شعاع نور

آفریدگار خط و نقطه و عدد!

هر کجا نگاه می‌کنم نشانه‌ای

از محاسبات ساده ریاضی است

در شگفت مانده‌ام و شکر می‌کنم ترا

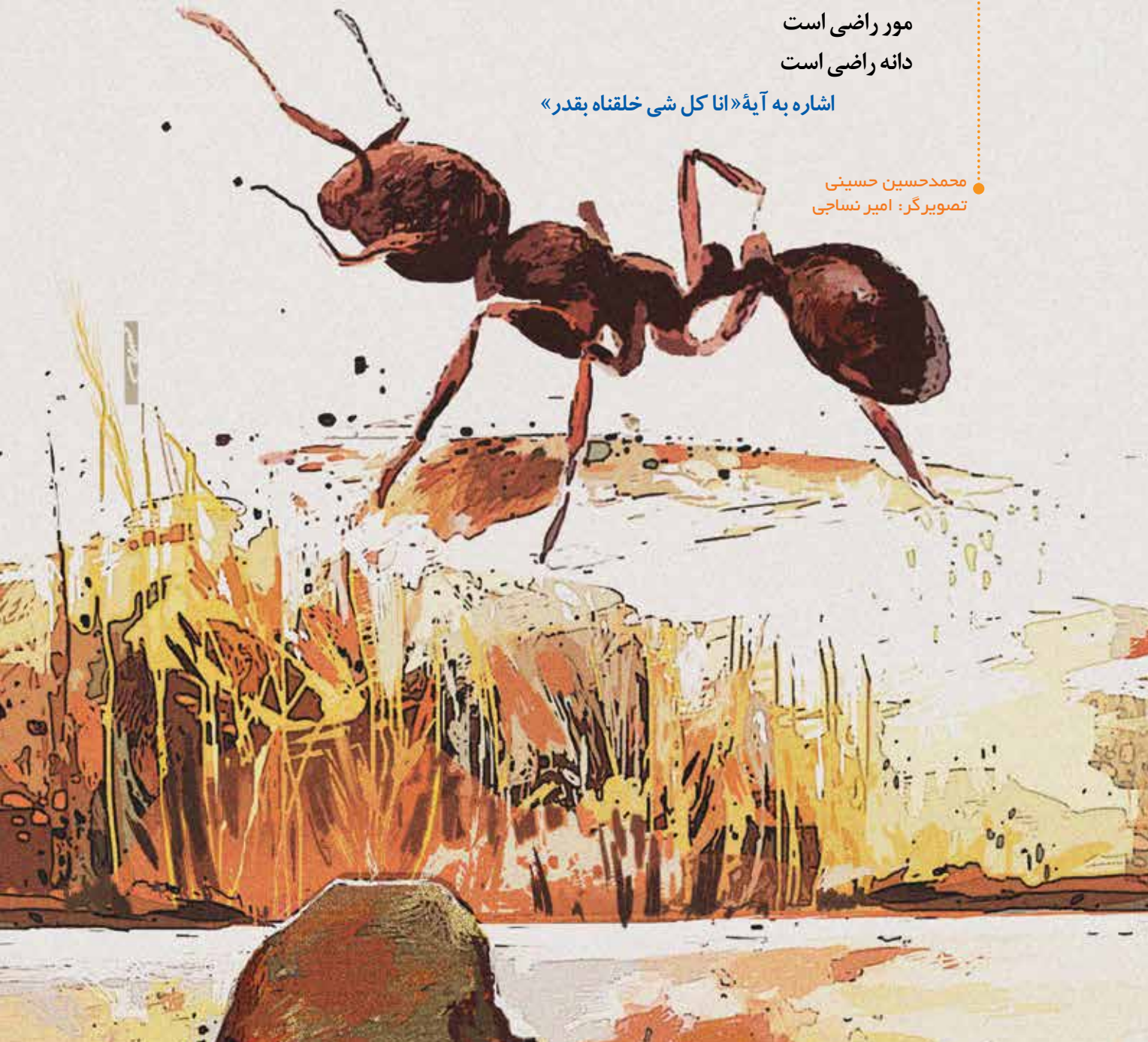
لطف تو به کل کائنات می‌رسد

مور راضی است

دانه راضی است

اشاره به آیه «انا کل شی خلقناه بقدر»

محمدحسین حسینی
تصویرگر: امیر نساجی



نوجوان

@iRoshd

رشد

۶



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت است

دوره سسی و هشتم • اسفند ۱۳۹۶
شمارهٔ پی‌درپی ۲۸۷ • ۴۸ صفحه
ISSN: 1606-9072 • ۱۰۰۰۰ ریال

ماه‌نامهٔ آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی
برای دانش آموزان دورهٔ اول متوسطه

- ۱ سفر زندگی.....
- ۲ احساس‌هایت را بشمار.....
- ۴ روزهای مانا.....
- ۶ عمای پیرمرد.....
- ۹ دور دنیا در سه سوت.....
- ۱۰ شاعرانه.....
- ۱۲ رفیق مثنی.....
- ۱۴ بچه‌های آبی‌در.....
- ۱۶ گنبد گیتی.....
- ۱۸ جعبه ابراز پرندگان.....
- ۲۰ خاک آشنا.....

● علی اصغر جعفریان

سفر زندگی

تو را نمی‌دانم، من که عاشق سفرم، فکر نکنم توی دنیا کسی، از سفر بدش بیاید. مخصوصاً اگر مقصد را خودت انتخاب کنی و برنامه‌ها و جاهای دیدنی سفر به سلیقهٔ تو باشنند. آن وقت چنان دوست‌داشتنی و پر از لذت و خاطره می‌شود که اصلاً دوست نداری تمام شود.

اگر زندگی را سفری در نظر بگیریم، چه خوب که در آن به کارهای مورد علاقهٔ خودمان بپردازیم. در آن صورت زندگی رضایت‌بخشی خواهیم داشت. متأسفانه برای بیشتر مردم این‌طور نیست. آن‌ها از زندگی خود راضی نیستند. زیرا به کارهایی می‌پردازند که مورد علاقه و در راستای استعدادشان نیست.

انتخاب رشته و شغل یکی از مهم‌ترین انتخاب‌های ما در سفر زندگی است. حالا تو درست در یکی از پیچ‌های تند جاده قرار گرفته‌ای. در این بین، شناخت تو از استعدادهای منحصر به فردت خیلی اهمیت دارد. برای اینکه استعدادهایت را بشناسی، برایت پیشنهادی دارم: سعی کن به این سه سؤال کلیدی جواب بدهی.

- در کودکی چه چیزی تو را هیجان زده می‌کرد؟
 - چه وقت‌هایی کاملاً زمان را فراموش می‌کردی؟
 - برای انجام چه کاری اشتیاق داری؟
- جواب‌ها می‌توانند در کشف کارهای مورد علاقه و استعدادهای منحصر به فردت، تا حد زیادی به تو کمک کنند.

سفر خوبی داشته باشی!

● مدیر مسئول: محمد ناصری

● شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، احمد دهقان، مجید راستی، سیدامیر سادات موسوی،

سیدکمال شهابلو، کاظم طلایی، شکوه قاسم‌نیا، علیرضا متولی، افسانه موسوی گرم‌رودی، ناصر نادری، بابک نیک‌طلب

و محبت‌الله همتی ● دبیر مجله: علی اصغر جعفریان ● دستیار دبیر: زهره کریمی ● ویراستار: بهروز راستانی

● طراح گرافیک: میترا چرخیان

● نشانی دفتر مجله: تهران / صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۷ ● پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶

● وبگاه: www.roshdmag.ir ● www.nojavan.roshdmag.ir

● پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir ● شمارگان: ۴۷۳۰۰۰

● ارتباط با ما:

اگر انتقاد یا پیشنهادی دربارهٔ شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۸۳۱۱۶۱-۹ تماس بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوبارهٔ همان صدا پیام بگذارید.

کد مدیر مسئول: ۴۳۷ / کد سردبیر: ۴۲۱ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

● دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی: به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند:

رشد کودک: ویژهٔ پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایهٔ اول دبستان. رشد توآموز: رشد دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان. رشد دانش‌آموز: برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان. رشد برهان (نشریهٔ ریاضی دورهٔ متوسطهٔ اول). رشد جوان: برای دانش‌آموزان دورهٔ متوسطهٔ دوم. رشد برهان (نشریهٔ ریاضی دورهٔ متوسطهٔ دوم).

● خوانندگان رشد نوجوان:

شما می‌توانید قصه‌ها، شعرها، نقاشی‌ها و مطالب خود را به مرکز بررسی آثار مجلات رشد به نشانی زیر بفرستید:

نشانی: تهران - صندوق پستی ۶۵۶۷-۱۵۸۷۵ تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۷۲

ضد رنگ

۲۱-۲۸

رنگ محیط زیست..... ۲۲

رنگ انشا..... ۲۳

رنگ سلامت..... ۲۴

رنگ نمایش..... ۲۵

رنگ فناوری..... ۲۶

رنگ یهانی..... ۲۷

یه کم استراحت کنیم دیگه!..... ۲۸

۲۹ جدول.....

۳۰ عشق پرواز.....

۳۲ راه سبز.....

۳۴ کرگدن‌ها در خیابان.....

۳۶ بیخ در بهشت.....

۳۸ نرمش ذهن.....

۴۰ غذای مجازی.....

۴۲ طناب پُر.....

۴۴ سبک‌شناسی.....

۴۶ پانتوق.....

۴۸ دسر موزی.....

احساس هایت را بشمار

علیرضا متولی

همان‌طور که قبلاً نوشتیم، ما همیشه احساس‌هایی داریم که بعضی دلپذیر و بعضی نادلپذیرند. حتی در یک روز می‌توانیم احساس‌های دلپذیر و نادلپذیر زیادی داشته باشیم.

فکر کن صبح از خواب بیدار می‌شوی. اولین چیزی که به یادت می‌افتد، این است که روز گذشته با دوستت بگومگو داشتی و حالا دلت نمی‌خواهد او را ببینی. اما مدرسه است و باید بروی و حتماً چشمت به چشم او می‌افتد. نمی‌خواهی با او قهر کنی، اما از او احساس دلخوری داری. به هر ترتیب می‌روی مدرسه، اما هر چه منتظر می‌مانی او نمی‌آید. غایب است و هیچ خبری از او نداری. کم‌کم احساس دل‌شوره می‌کنی. بعد احساس دلتنگی می‌کنی. و بعد احساس نگرانی دوباره به سراغت می‌آید. نمی‌دانی چه کار کنی. احساس آشفتگی می‌کنی.

بعد تصمیم می‌گیری سراغی از او بگیری. می‌روی دفتر مدرسه و از معاون مدرسه سؤال می‌کنی، شاید از او خبری داشته باشد. متوجه می‌شوی دیروز که از مدرسه می‌رفته خانه، با موتورسواری تصادف کرده و بدنش ضرب‌دیدگی دارد. خیلی احساس ناراحتی می‌کنی. و بعد احساس پشیمانی می‌کنی. دوباره احساس دلتنگی می‌کنی و دلت می‌خواهد هر چه زودتر ساعت مدرسه تمام شود و بروی خانه‌شان و از او عیادت کنی.

اما احساس غرور هم می‌کنی. چون فکر می‌کنی در بگومگوی دیروز، او مقصر بوده است و نباید او را ببخشی. سرانجام مدرسه تعطیل می‌شود؛ اما حواست به درس نیست. چون احساس دودلی می‌کنی که بروی به عیادتش یا نه.

سرانجام احساس دلتنگی باعث می‌شود تصمیم بگیری بروی. اما احساس تنهایی می‌کنی. با یکی دو تا از دوستانت تصمیم می‌گیری. بعد از ظهر به عیادتش بروید. حالا احساس بهتری داری. احساس خوش‌حالی داری، برای اینکه دیگران هم دوست تو را دوست دارند. و بالاخره هنگام عصر به خانه دوستت می‌روید. احساس دوست داشتن زیادی به تو دست می‌دهد. دوستت از دیدن تو خوش‌حال می‌شود. او هم از صبح با احساس‌های مختلفی روبه‌رو بوده است. تو احساس می‌کنی دوستت تو را دوست دارد. احساس دوست داشته شدن می‌کنی.

می‌بینی که یک روز تو پر از احساس‌های گوناگون است. اما همیشه به آن‌ها بی‌تفاوت بوده‌ای. بیشتر مردم عادت دارند احساس‌های نامطلوب خود را بزرگ کنند و به آن‌ها بها بدهند. برای همین چنین مردمی بدبین و ناامید هستند. در نتیجه زندگی غم‌انگیزی دارند. آدم‌های خوش‌بین و امیدوار، زندگی شاد و پرنشاطی دارند.

برای اینکه بتوانی انسانی باشی که نه زیاد خوش بین است و نه زیاد بدبین، بلکه آدمی باشی که واقع بین است، باید بتوانی احساس‌های روزانه خودت را بشناسی. ببینی در یک روز بیشتر احساس‌های خوب داشته‌ای یا احساس‌های بد. هرچه بیشتر بتوانی احساس‌هایت را شناسایی کنی، بهتر می‌توانی با آن‌ها کنار بیایی. پس چند روزی در یک دفترچه یادداشت، هر احساسی داری بنویس. بعد از مدتی می‌توانی بالای سر احساسات خود بایستی و به راحتی آن‌ها را مدیریت کنی. اگر نتوانی احساس‌هایت را مدیریت کنی، آن‌ها تو را مدیریت می‌کنند. در نتیجه ممکن است به آدم بدبین و ناامیدی تبدیل بشوی. هر قدر زودتر اقدام کنی، زودتر نتیجه می‌گیری.



در شبکه‌های اجتماعی به کانون هواداران رشد بپیوندید:

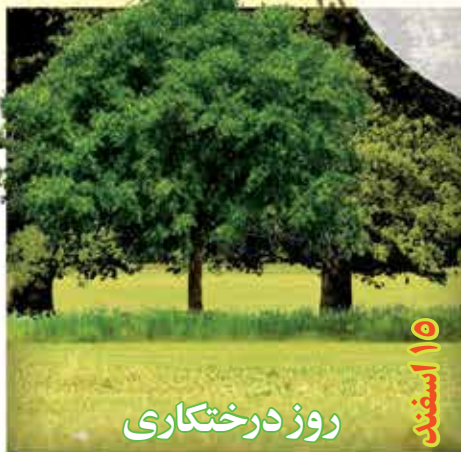




@iRoshd
بامطالب متنوع و جذاب

یاسمن رضائیان

«از هر طرف که وارد ابرکوه شوی، سرو کهن‌سال مانند فانوس دریایی، ما را به بندر کویر و خورشید تابان آن فرا می‌خواند.»
این وصف زیبا از سرو ابرکوه در خاطرات **مارکوپولو**، جهان‌گرد معروف آمده است.
سرو ابرکوه با ۴۰۰۰ سال سن، سومین درخت کهن‌سال دنیاست. البته این موضوع اصلاً عجیب نیست، چون رسم زیبایی درخت‌کاری در ایران به زمان باستان برمی‌گردد.



روز درختکاری

۱۵ اسفند

روز ملی شدن صنعت نفت



۲۹ اسفند

انگلستان و روسیه که ارزش نفت را می‌دانستند، تلاش می‌کردند با سلطه بر ایران به نفت ما دست پیدا کنند. در این میان دکتر **مصدق** تلاش بسیاری برای ملی کردن صنعت نفت انجام داد. در متنی که برای تصویب به مجلس ارائه شد، آمده بود: به‌نام سعادت ملت ایران و به‌منظور کمک به تأمین صلح جهانی، صنعت نفت ایران در تمام مناطق کشور ملی اعلام شود. یعنی تمام عملیات اکتشاف، استخراج و بهره‌برداری در دست دولت قرار گیرد.
۲۹ اسفند ۱۳۲۹ صنعت نفت ایران ملی شد.

پرده را کنار زده‌ای تا گل‌های پشت پنجره نور را ببینند و سر حال شوند. دارم به این فکر می‌کنم که تو مثل گل‌ها پر از حس زندگی و ادامه‌دادن هستی، و مثل آفتاب تمام زندگی را روشن و گرم کرده‌ای. تو نور قلب من هستی. من از اینکه خورشیدی در خانه دارم، بی‌نهایت خوش‌حالم.

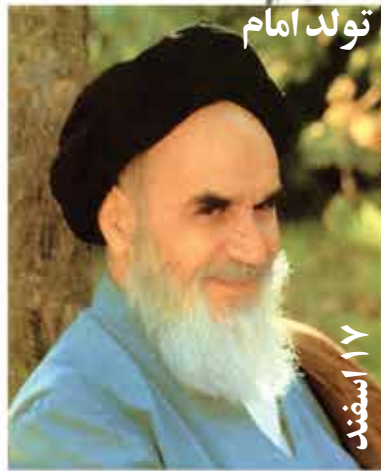
بیستم جمادی الثانی ۱۳۲۰ در خمین به دنیا آمدند. نوجوانی امام خمینی (ره) هم‌زمان با نابسامانی اوضاع حکومت قاجار در پی اختلافات داخلی و نفوذ انگلیسی‌ها در دربار بود. از همین روزهای نوجوانی امام به فکر یاری مردم افتاده بودند. ماجرای ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ که به رهبری امام خمینی (ره) و در پی اعتراض به وضعیت حکومت اتفاق افتاد، آغاز مقصد پرافتخاری است که ما آن را با نام «انقلاب اسلامی ایران» شناخته‌ایم.

روز مادر



۱۲ اسفند

تولد امام



۱۲ اسفند

حضرت فاطمه (س) بیستم جمادی الثانی سال پنجم بعثت در مکه به دنیا آمدند. پیامبر (ص) می‌فرمایند: من دخترم را «فاطمه» نامیدم، زیرا خدای عزوجل او و کسی را که دوست‌دار او باشد، از آتش جدا و دور کرده است. روایت است هر گاه فاطمه (س) در محراب عبادتش می‌ایستاد، نور او برای اهل آسمان می‌درخشید؛ آن‌گونه که ستارگان برای اهل زمین می‌درخشند.

چشم اهالی مدینه در اولین روز ماه رجب سال ۵۷ با تولد امام محمد باقر (ع) روشن شد. ایشان در دوره‌های زندگی می‌کردند که نقل و نوشتن احادیث پیامبر (ص) ممنوع شده بود و از طرف دیگر، احادیث جعلی میان مردم پراکنده می‌شد. امام تلاش کردند احادیث پیامبر (ص) را به گوش مردم برسانند و از انحراف آنان جلوگیری کنند. این مسیر ابتدای مسیر پایه‌گذاری مکتب بزرگ شیعه بود که بعدها توسط فرزند ایشان امام جعفر صادق (ع) انجام شد.



ولادت حضرت زهرا (س)

۱۲ اسفند

۲۷ اسفند ولادت امام محمد باقر (ع)

از مغازه آقای کامرانی که بابا همیشه می گوید خوش به حالش که کامرواست، یک عالمه خوردنی خریدم. حالا چرا این آقای کامرانی کامرواست، نمی دانم. حتماً به خاطر اینکه وقتی پایان ماه می شود و جیب بابا ته می کشد، مجبور است برود به قول خودش گردن کج کند تا نسیه بگیرد. چون در آن لحظه، آقای کامرانی صاحب همه چیز است و بابا صاحب هیچ چیز و با هیچ چیز باید همه چیز بخرد.

بگذریم از این آقای کامرانی. بله رفتم یک عالمه خوردنی خریدم. چرا یک عالمه؟ چون برای یک بار در عمرم هوس کردم تمام پولی را که با التماس از بابا گرفته بودم، یکجا خرج کنم. با آن همه خوردنی، یکراست به گوشه پارک رفتم.

توی پارکینگ که نمی توانستم بخورم. این بچه همسایه ها می ریختند و غارتم می کردند! بهترین جا همان گوشه پارک بود. مخصوصاً ساعت سه که کسی توی پارک نیست.

اول یک شکلات از داخل پلاستیک خوردنی ها در آوردم. شکلات

جعفر نوزنده جانی
تصویرگر: مسعود کشمیری

عصای پیرمرد



را انداختم توی دهانم و پوستش را هم ول کردم بیفتد زمین که یکدفعه یکی گفت: «بچه، این جا پارک است نه آشغالدونی!»

چشمم به پیرمردی افتاد که لباس سفیدی به تن داشت. ریش بلندش سفید بود و کلاه لبه‌دار خوشگلی به سر داشت که روی آن آرمی به شکل اژدها بود. با دیدنش جا خوردم. فوری پوست شکلات را از روی زمین برداشتم و گفتم: «بخشید.»

بعد به دور رفتم گوشه دیگر پارک و روی نیمکت کنار دیوار نشستم. با خیال راحت، پلاستیک خوراکی را باز کردم و شروع کردم به خوردن. اول هم یک شکلات. تازه پوست شکلات را باز کرده بودم که یاد پیرمرد افتادم. به نظرم پیرمردی عجیب و غریب آمد. تا به حال او را این طرف‌ها ندیده بودم. از دستش ناراحت شدم. چرا باید کسی که تا به حال این طرف‌ها نیامده، بیاید و بخواهد به من بگوید چرا آشغال را روی زمین انداخته‌ام. انداخته‌ام که انداخته‌ام! یک دانه پوست شکلات که چیزی نیست. پوست شکلات را همان‌طور که در هوا گرفته بودم، گفتم: «برو پیش پیرمرد و بگو مگه رئیس پارک کی؟»

باد آرامی می‌وزید. پوست را که رها کردم، باد با خودش برد. نگاهش که کردم، دیدم مثل پروانه کوچکی دارد بال می‌زند و می‌رود. از این کار خوشم آمد. پوست شکلات بعدی را هم توی هوا گرفتم و گفتم کجا برود. خیلی جالب بود، این یکی هم مثل قبلی پرواز کرد و رفت. بعد سومی، چهارمی... تا وقتی که احساس کردم دهانم

خیلی شیرین شده و چیز دیگری لازم است بخورم. نوبت لواشک‌ها بود. پلاستیک لواشک را که کندم، دوباره توی هوا گرفتم و گفتم برود طرف پیرمرد و به صورتش بچسبد. باد پلاستیک را برد. از فکر اینکه همه این‌ها بروند و به صورت پیرمرد بچسبند، بدجوری خنده‌ام گرفت.

یاد بسته تخمه افتادم. فوری بازش کردم. توی تخمه خوردم، کسی به پای من نمی‌رسد. چند بار مسابقه گذاشته‌ایم و من برنده شده‌ام. خلاصه، یک عالمه پوست تخمه توی دستم جمع شد. پوست تخمه‌ها را که نمی‌شود توی پارک ریخت! خود پیرمرد گفت. بهترین جا کجاست؟ برود توی صورت پیرمرد بخورد. دستم را باز کردم و پوست تخمه‌ها را در هوا رها کردم و گفتم سمت صورت پیرمرد بروید! تا این را گفتم، باد آمد و تمام پوست‌های تخمه را در هوا مثل دسته‌ای مورچه با خودش برد. اتفاق عجیبی بود، اما خوش حال و راضی بودم.

داشتم با خودم فکر می‌کردم، وقتی همه این‌ها برود و بچسبد به صورت پیرمرد، چه کیفی دارد. نشسته بودم و در عالم خیال، صورت پیرمرد را تصور می‌کردم که یکدفعه با دیدن چیزی از جا پریدم. باور نمی‌کنید، ولی اژدهایی داشت به طرفم می‌آمد. هر چند قد و هیكلش به اندازه‌ای نبود که توی فیلم‌ها دیده بودم، اما حسابی گنده و بزرگ بود.

از روی نیمکت بلند شدم و عقب عقب رفتم، اما یادم رفته بود که پشت سرم دیوار است. پشتم که به دیوار خورد تازه متوجه شدم چه جایی گیر افتاده‌ام. با وحشت ایستادم



بیشتر بخوانیم

لطیفه‌های شیرین بهلول

نویسنده: محمدرضا شمس

ناشر: پیدایش

چاپ اول: ۱۳۹۶

تلفن: ۰۲۱-۶۶۹۷۰۲۷۰

این کتاب حاوی لطیفه‌هایی از بهلول، یکی از طنز گویمان معروف تاریخ اسلام است. او با کارها و حرف‌های ساده لوحانه، هم مخاطب را می‌خندانند و هم او را به فکر وا می‌دارد. بسیاری از سخنان و اعمال او معنایی خارج از ظاهرشان دارد.



و نگاه کردم. چیز عجیب تری دیدم. صورت اژدها پر از آت و آشغال بود. تمام چیزهای که ول کرده بودم تا باد ببرد به صورت پیرمرد بچسباند، به صورت اژدها چسبیده بودند!

اژدها خیلی خشمگین بود. این را می‌شد از چشم‌های ترسناکش متوجه شد. دهانش را باز کرد و یکدفعه یک گلوله آتشی به طرف من فرستاد. از ترس چشم‌هایم را بستم. فکر کردم الان است که جزغاله شوم. اما چون دیدم از سوختن خبری نیست، چشم‌هایم را باز کردم. دیدم سمت راستم، دیوار سیاه شده است. فکر کردم سریع از سمت چپ بزنم به چاک. اما تا خواستم تکان بخورم، اژدها گلوله آتش دیگری فرستاد که به سمت چپم خورد. این یعنی که از جایم تکان نخورم! منم تکان نخوردم. اژدها جلوتر آمد. از ترس چنان پاهایم می‌لرزید که می‌خواستم بیفتم. گفتم الان است که مرا بخورد. پاهایم طاقت نیاورد و روی زمین نشستم.

گفتم: «منو نخور... منو نخور.»

اژدها فشی کرد و آتش را به سمت من فرستاد. آتش به بالای سرم خورد و من بیشتر خم شدم. بعد سرش را نزدیک‌تر آورد. مانده بودم چی کار کنم که یکی گفت: «صورتش را پاک کن.»

چشمم به پیرمرد افتاد. پشت سر اژدها ایستاده بود. گفتم: «چی کار کنم؟»

گفت: «آشغال‌هایی را که به صورت اژدها انداختی، پاک کن.»

اژدها سرش را جلوتر آورد. حالا دیگر بوی دهانش را هم حس می‌کردم. با ترس دستم را جلو بردم و اول پلاستیک لواشک را از صورتش کندم. بعد پوست شکلات‌ها را و در آخر هم نوبت پوست تخمه‌ها بود. این یکی خیلی سخت بود، چون باید یکی یکی می‌کندم. هر بار هم یکی را می‌کندم، اژدها فشی می‌کرد و من از ترس اینکه دوباره آتش به طرفم پرتاب کند، سرم را عقب می‌بردم. پیرمرد هم مرتب می‌گفت: «آرام، آرام باش» و اژدها آرام می‌شد.

کندن پوست‌های تخمه راحت نبود. سر پوست‌ها رفته بودند توی

پوست تن اژدها! خیلی هم عجیب بود. پوست به آن نازکی، برود

به تن اژدهایی به آن پوست کلفتی! وقتی آخرین پوست

تخمه را کندم، اژدها جور عجیبی فریاد کشید.

پیرمرد گفت: «این فریاد خوشحالی است.»

بعد از دم اژدها گرفت و کشید طرف خودش.

تا این کار را کرد، اژدها همان کلاهی شد که پیرمرد

قبلاً به سر داشت. مرد کلاه را روی سر گذاشت. من

هاج و واج نگاهش می‌کردم که آشغال‌هایی را که روی

زمین ریخته بود، نشانم داد و گفت: «برو زودتر این‌ها را

توی سطل آشغال بریز. بعد دست‌هایت را هم بشوی و بیا

با هم صحبت کنیم.»

تند تند همه را جمع کردم. دویدم طرف سطل آشغال و

داخلش ریختم؛ اما دست‌هایم را نشستم. طرف پیرمرد هم برگشتم.

دویدم طرف خانه، رفتم توی اتاقم و در را بستم و فکر کردم: این پیرمرد کی

بود؟! چطوری کلاهش را تبدیل اژدها کرد؟! یعنی راست راستی من یک اژدها

دیدم یا باز مثل قبل از بس خیال‌بافی کردم، خیالم‌هایم واقعی شدند؟

دور دنیا در سه سوت



نیلوفر نیک‌بنیاد

حتماً تا حالا اسم ژول ورن را شنیده‌اید. حتی اگر هیچ کدام از کتاب‌هایش را نخوانده باشید، احتمالاً این موضوع را می‌دانید که او نویسنده، شاعر و نمایش‌نامه‌نویس بزرگ فرانسوی است که تقریباً دو قرن قبل از ما زندگی می‌کرده است. البته ژول ورن برخلاف خیلی از نویسندگان دیگر، در خانواده‌ای فقیر و نیازمند به دنیا نیامد! (هر چند بعدها در طول زندگی‌اش مدتی به شدت فقیر شد؛ تا آنجا که یک بار برای خرید بلیت یک نمایش مجبور شد سه روز هیچ چیز نخورد!)

ژول ورن خانواده‌ی مرفهی داشت که مجبورش کردند حقوق بخواند، ولی حتی اجبار هم نتوانست جلوی علاقه‌ی او را به نمایش‌نامه‌نویسی و ادبیات بگیرد. به همین دلیل از هر فرصتی برای نوشتن و روی صحنه بردن نمایش‌نامه‌هایش استفاده می‌کرد. او آدم ماجراجویی بود و در سنین جوانی به هند سفر کرده بود. ردپای این ماجراجویی را در رمان‌هایش هم می‌توان دید. ژول ورن یکی از معروف‌ترین نویسندگان داستان‌های ماجراجویانه است و کتاب‌هایش به بیشتر زبان‌های دنیا ترجمه شده‌اند. یکی از پرماجراترین آثار او «دور دنیا در هشتاد روز» است. شاید پیش خودتان بگویید: اینکه کاری ندارد. آنلاین بلیت می‌خریم و بعد در عرض بیست و چهار ساعت دور دنیا را با هواپیما می‌گردیم! اما از آنجا که این رمان در سال ۱۸۷۳ میلادی (یعنی حدود ۱۴۵ سال قبل!) نوشته شده است، باید خدمتتان عرض کنم، آن موقع‌ها قطار تازه اختراع شده بود، اتفاقاً داستان این سفر هشتاد روزه هم با دیدن یک خبر درباره‌ی قطار شروع شد.

یک روز فاگ (همان آقای ماجراجوی داستان) در جمع دوستانش با خبر می‌شود که خط راه‌آهنی تأسیس شده است که از انگلیس به هند می‌رود. او با دوستانش شرط‌بندی می‌کند که در عرض هشتاد روز دور دنیا را بگردد. به خاطر همین همراه خدمتکارش، پاسپار تو، عازم سفر می‌شود. فاگ با مشکلاتی مثل توفان، حمله‌ی سرخپوستان، تمام شدن سوخت کشتی و... روبه‌رو می‌شود، اما هیچ کدام نمی‌توانند جلوی او را بگیرند. حتی کار آگاهی که در تمام طول مسیر به او مظنون بود و تعقیبش می‌کرد هم نمی‌تواند مانع او بشود تا در نهایت... (اگر می‌خواهید بدانید بالاخره موفق می‌شود در هشتاد روز دور دنیا را بگردد یا نه، خودتان کتاب را بخوانید. اصلاً از قدیم گفته‌اند: «شنیدن کی بود مانند دیدن؟!»)»

شاید برایتان جالب باشد که بدانید، بعد از نوشته شدن این کتاب، خیلی‌ها تلاش کرده‌اند کار فاگ را امتحان کنند و ببینند واقعاً امکان چنین سفری وجود دارد یا نه. از سال ۱۸۸۹ تا سال ۲۰۱۵ خیلی‌ها چمدان‌شان را بستند و پایشان را درست جای پای فاگ گذاشتند. البته هیچ کدام از این‌ها باعث نمی‌شود شما بی‌خیال کتاب اصلی بشوید. منتظر چه هستید؟ کتاب را بردارید و در عرض سه سوت همراه آقای فاگ به دور دنیا سفر کنید.



زمین آرزو

با کفش نو
پیراهن گلدار
با کوله بارشادی واندره
روشن شبیه مردم امروز می‌آید.
از دره‌های ژرف
از کوه‌های برف
از چاده‌های مه‌گرفته
درهنگل انبوه
با ابرهای دست و دل باز
نوروز می‌آید
بر پهره‌اش لب‌بند می‌روید
آهسته می‌گوید
خردا زمین آرزوها می‌شود پربار
گل می‌دهد هر فوشه فورشید
در صبح گندمزار

تصویرگر: میترا چرخیان

درخت عزیز

آگر سبزرنگ است،
آگر صورتی یا سفید،
تو هرچه پیوشی قشنگ است
تو هرچه پیوشی قشنگی
آگر رنگ‌سال و آگر مد نباشد
چه کهنه چه نو
همین‌گونه ساده
همین قدر معمولی و بی‌افاده
درخت عزیز منی تو

فاطمه سالاروند

بابک نیک‌طلب

آرزوی درخت

در هوای سرد روزگار
پییست آرزوی یک درخت؟
بجز شکوفه و جوانه‌ها و برگ و بار
بجز بهار.....

مریم زندی

سوم شعر

تا بهار

بقچه‌اش را گشود

هرکسی

سوم فویش را گرفت

سوم شافه‌ها جوانه بود

سوم رودخانه، آب

سوم هر پرند، شافه‌ای

سوم سبزه‌ها، لاف آفتاب

سوم شعر

مرف‌های سبز و تاب

فاطمه احمدزاده

قرار

دانه با بهار

یک قرار داشت

باز هم بهار

دانه را سر قرار کاشت

دانه بی قرار شد، جوانه زد

فانزه فرزانه

می رفت قطار

با یک پمردان بسته می رفت قطار

با شیشه دل شکسته می رفت قطار

از دست صدای شهر عاصی شده بود

تنها و غریب و فسته می رفت قطار

روجا صداقتی



رفیق مِشتی

حداکثر زمان برای حمل کوله پشتی ۳۰ دقیقه است و در صورت حمل آن بیش از این مدت، باید وزن آن را سبکتر کرد.



نکته‌های کاربردی درباره کوله‌پشتی

علی خالقی
تصویرگر: محمودعلیمراد

بیشتر بچه‌ها دوست دارند کوله‌هایی خوش‌رنگ و جذاب داشته باشند و کمتر به کیفیت و طراحی کیف و سلامتی خودشان فکر می‌کنند. کارشناس‌ها می‌گویند: انتخاب وسایل استاندارد، به خصوص کوله پشتی و کفش، خیلی مهم است. رعایت نکردن نکات ایمنی سلامت ستون فقرات و عضله‌ها را تهدید می‌کند و سبب ناهنجاری‌ها حتی در قد و قامت شما می‌شود. از همین اول توصیه می‌کنم، این صفحه و صفحه بعد را به پدر و مادران هم نشان دهید که در خرید کوله خوب کمک‌تان کنند.

نکته‌هایی که هنگام خرید و استفاده از کوله باید رعایت کنید:

بندهای کوله باید پهن و دارای لایه‌های نرم باشند. همچنین نباید کوتاه و تنگ باشند. دو بند کوله پشتی، باید روی سینه قرار بگیرند.

کوله باید از مواد سبک و مقاوم ساخته شده باشد. چیزهای سنگین و صاف را در پشت کوله (یعنی همان جایی که به پشت خودتان چسبیده) قرار دهید!

پشت کوله باید لایه نرم یا فوم مخصوص داشته باشد.

بزرگ بودن کوله‌پشتی به معنی بهتر بودنش نیست!

کوله بهتر است بند کمربند داشته باشد تا وزن کوله در همه بدن تقسیم شود.

وسایل را در همه جای کوله با وزن متعادل بچینید. کوله‌های جیب دار، امکان توزیع وسایل و در نتیجه پخش وزن بار را بیشتر می‌کنند.

اگر حدود ۶۰ کیلوگرم هستید، وزن مناسب کوله پشتی ۶ تا ۹ کیلوگرم است.

اگر حدود ۵۰ کیلوگرم هستید، وزن مناسب کوله پشتی ۵ تا ۷/۵ کیلوگرم است.

اگر حدود ۴۰ کیلوگرم هستید، وزن مناسب کوله پشتی ۴ تا ۶ کیلوگرم است.

وزن کوله پشتی برای نوجوان باید حدود ۱۰ تا ۱۵ درصد وزن او باشد.

نکته‌هایی که بعد از خرید کوله مناسب باید رعایت کنید!



● جایی که مخصوص لوازم تحریر است، کتاب قرار ندهید و برعکس.



● حتماً هر دو بند کوله‌پشتی را با هم ببندازید!



● کوله‌هایتان را زیاد پایین نیندازید. یک قانون کلی وجود دارد که می‌گوید: پایین‌ترین نقطه کوله ۱۰ سانتی متر بالاتر از خط پایین کمر باشد.



● از معلمان اجازه بگیرید، اگر کتابی را لازم ندارید به مدرسه نیاورید یا در مدرسه (در کمد یا در نیمکت) بگذارید. همین‌طور در زنگ‌های تفریح وسایل غیر ضروری را در کوله با خودتان جابه‌جا نکنید!



● هنگام برداشتن کوله‌پشتی از روی زمین، به جای کمر از زانوهای خم شوید.



● انجام تمرین‌های ورزشی و داشتن اندامی مناسب، باعث تقویت عضله‌ها و افزایش قدرت ماهیچه‌ها برای حمل کوله‌پشتی می‌شود.

● تقسیم‌بندی داخل کیف باید به گونه‌ای باشد که وسایل ثابت بمانند و به راحتی جابه‌جا نشوند و در هنگام جابه‌جایی وسایل داخل کیف، این جابه‌جایی به بدن انتقال پیدا نکند.



بیش از ۵۰۰۰ کودک و نوجوان در سال به خاطر آسیب‌های کوله سنگین به اورژانس‌ها مراجعه می‌کنند. تقریباً ۱۴۰۰۰ کودک و نوجوان مورد تهدید این آسیب هستند که البته همه آن‌ها به بیمارستان‌ها مراجعه نمی‌کنند و این ماجرا باعث آسیب‌هایی در گردن، کمر و غیره می‌شود.

گردن

کوله‌پشتی‌های سنگین فشار تکیه‌ای سنگینی به قسمت بالای پشت و گردن وارد می‌کنند که باعث می‌شود، فشار سختی بر ماهیچه‌ها و غضروف‌ها وارد شود و ناخودآگاه سرتان را جلو نگاه دارید.

شانه‌ها

در حقیقت شانه‌ها برای اینکه چیزها را حمل کنند، ساخته نشده‌اند. وقتی شما کوله سنگینی را روی شانه می‌گذارید، عضلات فشرده می‌شوند که در زمان طولانی باعث آسیب می‌شود.

پایین کمر

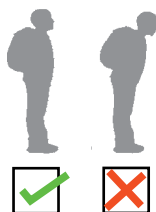
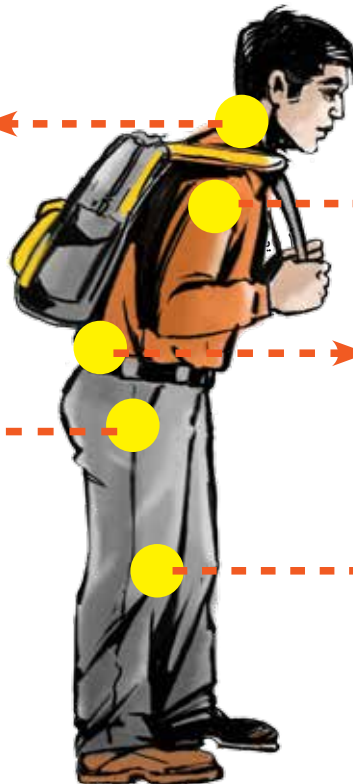
وقتی با کوله سنگین به جلو خم می‌شوید، به استخوان‌های ناحیه کمر فشار زیادی می‌آید.

زانوها

وقتی شما با کوله سنگین راه می‌روید و به سمت جلو خم شده‌اید به زانوهای فشار زیادی وارد می‌شود.

استخوان لگن خاصره

اگر فشار زیادی از کوله پشتی بر شما تحمیل شود استخوان‌های لگن خاصره به مرور آسیب می‌بینند.



با بچه‌های دبیرستان شبانه روزی دختران در استان کردستان



بچه‌های آیدر

.....● اعظم لاریجانی

هنر کنار درس

دختران خوابگاه در کنار دیگر دانش آموزان، به هنر آموزی مشغول هستند؛ هنرهایی مثل چرم دوزی، سفالگری و ... **بیبا لطفی** از روستای «آوی هنگ» می‌گوید: «ما کیف، جامدادی، دستبند و .. چرمی درست می‌کنیم. هر سال در نمایشگاه‌هایی غرفه داریم و مردم خیلی استقبال می‌کنند. از او می‌پرسم با درآمد حاصل از فروش چه می‌کنند؟ بیبا می‌گوید: «دوباره چرم می‌خریم.» **ثنا فقیه سلیمانی** اضافه می‌کند: «در نمایشگاه هم فروش داریم و هم در حضور مردم به کار چرم‌دوزی و سفالگری می‌پردازیم.» پرسیدم: «در روستا چه استفاده‌ای از هنر تان کرده‌اید؟» بیبا گفت: «یکی از بچه‌های فارغ التحصیل کارگاه باز کرده است. من به خواهرم آموزش دادم و یکی دو تا کیف هم به بستگان فروختم.»

ثنا هم برای روز مادر یک کیف صورتی درست کرده و به او هدیه داده بود. **هستی عظیمی** از روستای «سراب قامیش» به دامادشان ساختن قاب گوشی را یاد داده است. پرسیدم: «کارش چطور بود؟» خندید و گفت: «کج و کوله! ولی در مجموع خوب بود.» بچه‌ها تصمیم دارند به کار چرم‌دوزی و سفالگری در کنار تحصیلاتشان ادامه دهند. مثلاً **یسری گل محمدی** می‌خواهد معلم شود. می‌گوید: «اگر اتفاقی افتاد و نشد که معلم شوم، می‌توانم از راه چرم دوزی درآمد داشته باشم.»

دبیرستان نمونه دولتی ابرار در «آیدر» سنج، هر سال آزمون ورودی برگزار می‌کند. ۳۰ درصد از ظرفیت پذیرش مدرسه به دختران روستایی مستعد تعلق دارد. دخترانی که در آزمون پذیرفته می‌شوند، در خوابگاه سکونت می‌کنند. این خوابگاه در طبقه اول مدرسه واقع است. هم اکنون در این خوابگاه ۴۳ نفر اقامت دارند. خوابگاه یک سالن مشترک و سه اتاق بزرگ دارد.

هاویژین لک سومین سالی است که در خوابگاه سکونت دارد. او از روستای «گندمان» می‌آید. از او می‌پرسم: «زندگی در خوابگاه چطور است؟»

می‌گوید: «در کل خوب است، در درس به هم کمک می‌کنیم. تفریح و دور همی و بگو و بخند هم داریم. فقط دوری از خانواده کمی سخت است.» در سالن با هاویژین گپ می‌زدیم که یکی از بچه‌ها به سمت اتاق سبز دوید و فریاد زد: «گره، گره!» نام هر اتاق از رنگ روتختی‌های آن گرفته شده است. همراه بچه‌ها به اتاق سبز رفتیم. یک گره روی تخت‌ها بدو بدو می‌کرد. پنجره باز مانده بود. **سُور محمدی** گفت: «ما یک کمپین حمایت از گره‌های مدرسه داریم. در مدرسه چهار گره داریم که به آن‌ها غذا می‌دهیم.»

با تشکر از خانم سعدیه همایون‌نژاد مدیریت محترم مدرسه و خانم‌ها رقیه حیدری و سعادت ابراهیمی که مسئولیت خوابگاه را به عهده داشتند.





بعد از مدرسه

دختران خوابگاه زودتر از همه بچه‌ها به خانه می‌رسند. به ترتیب وقت ناهار، استراحت و سپس مطالعه دارند. از آن‌ها می‌پرسم: «وقت آزاد چه می‌کنید؟» ثنا می‌گوید: «در حیاط والیبال، بالا بلندی و قایم باشک بازی می‌کنیم. مدرسه هم که یک عالمه جا برای پنهان شدن دارد!»

بعد از بازی، ساعت دوم مطالعه شروع می‌شود. آن‌ها در ساعت مطالعه به بچه‌های هفتم کمک می‌کنند. و دور هم شام می‌خورند

گشت و گذارهای اختصاصی

اگر فرصت مناسبی پیش بیاید، دختران همراه با دو سرپرست خوابگاه به گردش می‌روند. شیلا از بازارگردی و مراسم مولودی تعریف می‌کند. بقیه بچه‌ها هر کدام نام یکی از مکان‌هایی را که رفته‌اند، می‌برند: آیدر، رستوران، بازار و ... از یکی از سرپرستان می‌پرسم: «زندگی کنار بچه‌ها در خوابگاه سخت نیست؟» می‌گوید: «هر کاری سختی خودش را دارد. اما من کنار این بچه‌ها خیلی خوش‌حالم. مثل دخترهای خودم هستند. با من درد دل می‌کنند.»

از مدرسه بیرون می‌آیم. در راه به دختران دیگری برمی‌خورم. نمی‌توانم تشخیص بدهم خوابگاهی هستند یا نه. همه دختران مثل هم هستند.

در روستا

روستاهای این دختران ۱۵ تا ۶۰ کیلومتر تا خوابگاهشان فاصله دارد. آن‌ها صبح پنجشنبه می‌روند و جمعه شب دوباره به مدرسه باز می‌گردند. در روستا معمولاً لباس کردی می‌پوشند. سنور محمدی از زندگی در روستا می‌گوید: «به دید و بازدید بستگان می‌رویم، مطالعه می‌کنیم و فیلم می‌بینیم.» آن‌ها در همه کارهای مزرعه، از جمله برداشت توت فرنگی، پا به پای دیگر اعضای خانواده مشارکت می‌کنند. از آن‌ها پرسیدم: «دلتان می‌خواهد روستا را ترک کنید؟» یکصدا گفتند: «نه!» آن‌ها علاقه زیادی به روستا دارند. هر بار که روستا را ترک می‌کنند، امید به بازگشت دوباره به آن‌ها انرژی می‌دهد.



گنبدگیتی

سیاوش شایان

زیبایی‌های دماوند





از دور که به قلّه دماوند نگاه می‌کنید، آن را شبیه به یک مخروط می‌بینید که غالباً رویش برف نشسته یا بالای آن را حلقه ابری فرا گرفته است. آسمان پیرامون قله در تابستان و زمستان آبی است؛ آن هم چه آبی پررنگی! از دور که به قله نگاه می‌کنید، باور نمی‌کنید که دمای هوای آنجا گاهی به ۶۰ درجه زیر صفر و کمتر هم می‌رسد و گاهی توفان‌هایی با سرعت ۱۵۰ کیلومتر در آنجا می‌وزد! این‌ها را گفتیم تا وقتی کوه‌نوردی از دماوند برمی‌گردد و برای شما از آن تعریف می‌کند، بدانید که با سرما و توفان‌های سختی درگیر بوده است. یادتان باشد به او خسته نباشید بگویید.

از دور که به قلّه دماوند می‌نگرید، فکر می‌کنید رفتن به آنجا کاری ندارد! آدم از یک دامنه‌اش شروع می‌کند و می‌رود بالا تا به قله برسد! اما وقتی به نزدیک آن می‌رسید، می‌بینید که

کار به این راحتی‌ها هم نیست. ده‌ها دره و گردنه و چاله و پستی و بلندی را باید پشت سر بگذارید تا به قله برسید. تازه، اگر کفش و لباس مناسب کوه‌نوردی داشته باشید و خوراک‌های خاص کوه‌نوردان را که انرژی زیادی تولید می‌کنند، خورده باشید، راهنمای محلی کوه‌نوردی داشته باشید و بتوانید با کمبود اکسیژن در ارتفاع زیاد هم کنار بیایید...

این‌ها را گفتیم تا شما آمادگی‌های مناسب برای کوه‌نوردی و رفتن به قلّه دماوند، بلندترین قلّه ایران و خاورمیانه را در نظر بگیرید و در آینده بتوانید به آنجا بروید و بتوانید بگویید: «من نماد سرزمین ایران، دماوند را فتح کردم!» ارتفاع این قله ۵۶۱۰ متر است. یعنی از سطح دریاهای آزاد این‌قدر ارتفاع دارد و تصویر آن در بسیاری جاها، نشانه کشورمان ایران است.

دماوند یک آتشفشان خاموش است، بنابراین ترسی از فعالیت آن و بیرون ریختن مواد آتشفشانی نداشته باشید. فقط کمی بخار آب و گازهای دیگر از دهانه آن خارج می‌شود.

آخرین باری که مواد آتشفشانی از دهانه ۴۰۰

متر مربعی این مخروط بیرون ریخته، حدود ۳۸ هزار سال قبل بوده است.

دماوند در ادبیات فارسی و اسطوره‌های ایرانی هم جای ویژه‌ای برای خودش دارد: ده‌ها شاعر برایش شعر گفته‌اند. شاید معروف‌ترین این شعرها را **ملک‌الشعرا بهار** برای این قلّه زیبا سروده باشد. می‌توانید این شعر را پیدا کنید و بخوانید؟ مصرع دوم آن را برایتان می‌نویسم: «ای گنبد گیتی، ای دماوند».

بعضی معتقدند کلمه دماوند از دو قسمت «دم»، به معنی دود و بخار و «آوند» به معنی محل و جا درست شده است. معنی کلمه دماوند هر چه باشد، در داستان‌های قدیمی فارسی و اشعار هم جای خودش را باز کرده است. **فریدون، ضحاک و کیومرث** از شخصیت‌های اسطوره‌ای ادبیات ایرانی با دماوند و زندگی و زندانی شدن در آن پیوند خورده‌اند. **کاوه آهنگر، آرش**

کمانگیر و کیخسرو هم یادآور این کوه سترگ و زیبا هستند.

دماوند زیبایی‌های خاص خود را دارد. علاوه بر دره‌ها و دامنه‌های زیبا و پر گل و گیاه، این منطقه به خاطر وجود انواع خاصی از جانوران و گیاهان، یک منطقه حفاظت شده محیط‌زیستی است و استفاده بیش از حد از ظرفیت‌های معدنی، گیاهی و جانوری آن ممنوع است.

جالب است بدانید روزی به نام «روز ملی دماوند» وجود دارد که سیزدهم تیرماه هر سال است و در این روز دوست‌داران دماوند در دامنه‌های آن، جشن دماوند برگزار می‌کنند.

زندگی مردم روستاهای پیرامون دماوند با این کوه زیبا و بلند پیوندی عمیق دارد. برگزاری مراسم «برف‌چال» نمونه‌ای از این پیوند است. که در آن مردم محلی، برف‌های دماوند را در چاله‌ای جمع‌آوری می‌کنند تا به تدریج در زمان کم‌آبی از آن بهره ببرند. دام‌داری و زنبورداری از دیگر فعالیت‌های پیرامون دماوند است. در دامنه‌های دماوند ده‌ها چشمه آبگرم معدنی وجود دارد که از راه‌های دور و نزدیک علاقه‌مندان را به سوی خود جذب می‌کند.

آیا می‌توانید چند چشمه آبگرم را پیرامون دماوند نام ببرید؟ در این مورد جست‌وجو کنید. چرا این چشمه‌ها آب گرم دارند؟

اگر پرندگان منقار نداشتند، نمی توانستند جایی از بدنشان را بخاراند یا پرهایشان را مرتب کنند یا نمی توانستند چیزی را بردارند و بخورند. هر پرندهای منقار مخصوصی دارد که با شیوه زندگی اش سازگار است.



● دو نیمه منقار پرنده «منقار صلیبی» در قسمت نوک روی هم قرار گرفته‌اند و مانند یک قیچی عمل می‌کنند. در پرندگان، منقار حول یک محور لولای مانند باز و بسته می‌شود و عضلات نیرومند، دو نیمه بالایی و پایینی منقار را حرکت می‌دهد. قیچی نیز به همین شیوه عمل می‌کند اما دو سر قیچی حول یک محور پرچ شده‌اند و ما به کمک نیروی انگشتان دستمان دو سر آن را باز می‌کنیم و می‌بندیم.

● مجید عمیق

جعبه ابزار پرندگان

● «فلامینگو» سرش را سرو ته می‌گیرد و منقارش را در آب فرو می‌برد تا مانند یک صافی عمل کند.



● منقار «مرغ مگس‌خوار» دو قسمت دارد که با هم چفت می‌شوند و لوله‌ای تو خالی، مانند نی نوشیدنی به وجود می‌آورند که مرغ مگس‌خوار را قادر می‌سازد، شهد گل‌ها را بنوشد.





● پرندگان شکاری، مانند عقاب‌ها و جغدها، گوشت‌خوارند و منقارشان مانند یک چنگک تیز است که با آن غذایشان را تکه‌تکه می‌کنند.

سندگان



● پرنده «منقار قاشقی» دو نیمه منقارش را مانند یک انبرک باز می‌کند و در صورت تماس با جانوری که زیر آب است، آن را شکار می‌کند و بلافاصله منقارش را می‌بندد.

● «مرغ توکان» از منقارش مانند یک انبرک بزرگ استفاده می‌کند. - تعمیر کاران ساعت از انبرک‌های ظریف برای بیرون آوردن پیچ‌ها و چرخ دنده‌های ساعت استفاده می‌کنند. - از انبرک‌های دندان پزشکی برای بیرون آوردن جرم یا ذرات غذا از سطح دندان‌ها استفاده می‌شود.



خاک آسنا



تا چند سال پیش، تصویر «خارج» محدود می شد به کارت پستال های خوش آب و رنگ؛ با عکسی از شهرهای اروپایی، یا نهایتاً سریال های خارجی صدا و سیما. حالا سال هاست که همه چیز عوض شده. با وجود شبکه های اجتماعی، دسترسی به اطلاعات آسان شده و رفتن به فضای خارج از کشور کار سختی نیست. شاید سفر به کشورهای دیگر رویایی باشد در گوشه ذهن هر کدام از ما که گاهی می آید و می رود. ولی قبل از اینکه در فهرست اولویت ها، زندگی در سرزمینی دیگر را بنویسید، خاطره زیر را بخوانید. **علیرضا زرین دست**، فیلم بردار معروف ایرانی است که از تجربیات خودش در همه رفت و آمدهایش نوشته است، برای آدم هایی که بین رفتن و ماندن مرددهستند.

من به اغلب جاهای کره زمین رفته ام؛ هم به مقتضای شغلم، هم به مقتضای طبیعتم. چون آدمی هستم که یک جا بند نمی شوم. البته آخرش نتوانستم جای دیگری غیر از ایران زندگی کنم. سرزمین خود آدم چیز دیگری است. من خوش بختانه کشورم را خیلی دوست دارم؛ کشورم را و مردمش را. سفر در این سرزمین لذت عجیبی به من می دهد. لذتی که هیچ جای دیگری از این دنیا نتوانست به من بدهد.

یک بار در ایران، جایی در بیابان فیلم برداری داشتیم. ماشینمان خراب شد. راننده مان رفت کمک بیاورد و ما نشستیم کنار جاده. جاده که می گویم، یعنی همان بیابان. چون تقریباً کسی یا چیزی از آن رد نمی شد. یک ساعت که گذشت. آن دور سر و کله پیرمردی با شتر پیدا شد. نزدیک ما که رسید. از او پرسیدم: از اینجا تا اولین آبادی چقدر راه است؟ می خواستم ببینم این راننده ما که رفته،

چقدر طول می کشد تا بر گردد. پیرمرد مرا نگاه کرد و فکر می کنید چه جوابی داد؟ گفت: «دلم درد می کند»!

جوابش در ظاهر بی ربط بود، اما شاید من او را یاد کسی می انداختم. شاید مهربانی ای در من دیده بود، نمی دانم. به هر حال، نوعی نزدیکی بین من و خودش احساس کرده بود که این را گفت. این ارتباط و این نزدیکی را فقط در سرزمین خودتان می توانید پیدا کنید. جای دیگری نمی توانید. یا به ندرت ممکن است برایتان پیش بیاید؛ مخصوصاً در غرب. چون تصویری هم که ما این طرف از غرب داریم، تصویر واقعی و دقیقی نیست؛ «لانگ شات» است و در لانگ شات همه چیز خوب است جزئیات را در نمای نزدیک می شود دید؛ وقتی خودت آنجا می روی. و من این نمای نزدیک را دوست نداشتم.

تفسیر مرشدزاده تصویرگر: سام سلماسی



ضد رنگ

• زیر نظر علیرضا لبش

• تصویرگر: مهدی صادقی
• تصویرگر صفحات: میثم موسوی - مهدی صادقی - مجید صابری نژاد



علی خضری

لیونل مسی، رونالدو و مامپوی ضد عوره

فکر می‌کنم بر همگان واضح و مبهر باشد که تلویزیون فقیر مهم است و چه نقش بسزایی در زندگی و سرنوشت ما دارد. آنقدر که حتی از نان شب و پای شیرین صبح هم واجب‌تر است. اگر تلویزیون نباشد، ما از کجا باید بدانیم که چه نوع ماستی باید بخوریم تا ترش نکنیم، چه شامپویی را باید به سرمان بزنیم تا کپل نشویم؟ چه فرشی را در خانه بپون کنیم تا زیرمان نرم باشد، چه بانگی برای سلامتی پول‌هایمان مفیدتر است و چه پودر لباس‌شویی استفاده کنیم که راحت بتوانیم در گِل غلت بزنیم. به نظر بنده، اگر تلویزیون نبود، هر لحظه امکان داشت که از ناهیه، رباط صلیبی، به شدت مصروم شویم و مثل آقای فیاری آینده‌مان به فطر بیفتیم.

مثلا الان می‌دانیم که چه کشورهایی با هم دشمن هستند، رئیس‌جمهور فلان کشور ریشب چه غذایی خورده است و اسم نوهٔ فواهری عمهٔ همسایهٔ فلان بازیگر چیست. حتی می‌دانیم که آن هنرپیشهٔ دربیست کی ازدواج کرده و قبلیش چند تا بچه داشته است. یا می‌دانیم که لیونل مسی چند تا گل بیشتر از رونالدو زده است و کرامشان اسمال توپ طلا را برده‌اند.

وقتی از پیرم که قبلی عاشق دیرین افشار است و برای دیرین آن، مراسم از این کاتال به آن کاتال می‌پرد، دلیل کارش را می‌پرسم، می‌گویند آرام همیشه باید به روز و از اتفاقات لحظه‌ای دنیا آگاه باشم. از او می‌پرسم که مگر در فاصلهٔ چند دقیقه‌ای بین این افشار و آن افشار چه چیزی عوض می‌شود که نمی‌کارید از آخرین وضعیت تکرار جوهرمگ و سایر قهرمان‌های سریال‌های تلویزیونی آگاه شویم؟ می‌گویند که این تلویزیون برایتان نان و آب نمی‌شود. بروید به

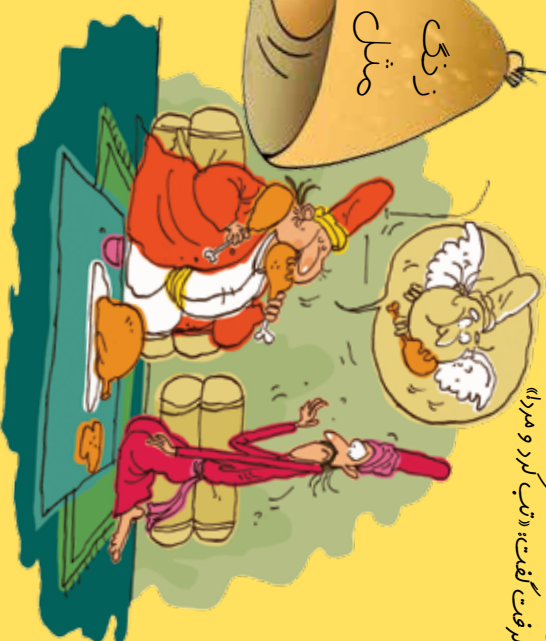
درس و مشقتان برسید. من هم تصمیم می‌گیرم سر راه رسیدگی به درس و مشقم، مهوت تغییر فیزی در آب و هوای خانه، کوبار را روشن کنم و روی دور تندر بگذارم.

این بود انشای من.



انشا
زنگ

زنگ
مثل



• انتخابات و تعریفات: مهدی فرج‌اللهی

عسل عسل ضرب‌العقل و تب‌کرد و سرد

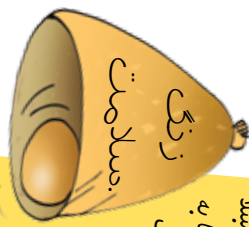
دو نفر بر سفره‌ای هم غذا شدند. اولی برای آنکه سهم بیشتری بنفوذ از دیگری پرسید: «پورت چگونه به رحمت فرا رفت؟» او نیز به طور گسل‌مانعرا را تعریف کرد که باعث بیماری پیر به بود و نژد کرام طیب رفتند و چه دراهایی را دکتر تئویز کرد و چه اراکه بیمه در بنافورد و چگونه هالشان قراب شد و تبشان بالا رفت و چه وصالایی در لحظات آخر داشت و الی آنقر. هر جمله هم که می‌گفت، اولی با دهانی پر، سری تکان می‌داد و لقمه دیگری می‌گرفت.

مرد که زیر غذا به نیمه رسیده تازه فهمید با این سوال چه کلاهی سرش رفته و برای پیران هالفت از اولی پرسید: «هال شما کبویبر که پیر کرامی تان چگونه به رحمت فرا رفتند؟» اولی در حالی که هر دو پیش پر بود و داشت لقمه دیگری می‌گرفت گفت: «سب کرد و مردا»

حلان آه غفال تولد

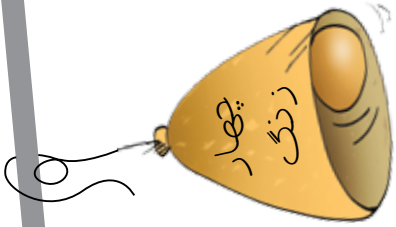
• مصطفی اراکی

هر چند همیشه هر تکه از لوازم مدرسه ام یک گوشه بود، فردم به راحتی می توانستم آن ها را پیدا کنم. مثلاً می دانستم کتاب فارسی ام در ضلع شمالی قفسه، کتاب فیزیکم در تراس، بلکه فوراًم روی کمد و دفتر املاهم روی پاکتی هزار ساعت نصیحت مستقیم به این نتیجه رسیدم که من زبان آزادی زادم نمی شور و نصیحت غیر مستقیم را شروع کردم. برام تا مرا می دید که لاله اش را تکان می داد و در اثر تکرار این کار به آرتور گوردون مبتلا شدم. مادرم همیشه پدر لایه ماسک بر دهانش می زد و وارد اتاقم می شد تا به من بفهماند آتفا آشغال دانی است. فواهم برای سالروز تولدم یک سطل زباله خریدم و در اتاقم گذاشتم. برادرم هم یک تکه مقوا بالای تنم زد و روی آن نوشت. فواهم کبر کسی را که زیر این تفت آشغال نریزد. گذشت و گذشت تا روزی که مثل همیشه پاکت فالی بقلم را زنگ تفریح ترکامم و کف میاط انراختم. وقتی ناظم مدرسه را دیدم، پانجم را روی پاکت گذاشتم تا نیندازد. وقتی به من رسیدم، برون اینکه حرفی نزنم، پانجم را از روی پاکت بلند کردم. آن را برداشتم، بردم و در سطل زباله انراختم. نقشه من بود که از فردم برام می آمد. کار ناظم زنگی شری تا بفهمم که دارم یا این نسخه زنگی، بر بفری ضایع می شوم.



رگورد عیدی

• عبدالقہ مقدمی



به یای مشق و تمرین، بیک شادی به لب‌هایم گل شدره نهادی معلم جان! به شاکردت همین که نردای مشق، عیدری فوب داری زدم در تو بالادنس و پرخ و پشتک هوا کردم هواپیمای و موشک من از تو قاطره بسپار دارم کلاس درس من! عبرت مبارک برای عیدری ماهان و بیای نشستم منتظر هستم همینجا برای ثبت کردن توی کینس رگوردی تازه می فواهم از این‌ها

فرا یا! مشق کم می شر چه می شر؟ کمی اینطور هم می شر چه می شر؟ اگر که بیک غم می شر چه می شر؟ به من چشمک برانتر از دور بسته ولی با یک دهان سعفت و بسته فردم هم مثل آن بسته، از آن روز نمی فتمم که دبر انم شکسته

کتاب متاب

• سنجاق قفلی

شعرا ۴: و بهرام سرشان توی گوش است و با هم حرف می زند

شعرا ۴: امروز به پیز عجیب توی وسایل پدر بزرگم پیدا کردم؟

بهرام ۴: چی؟

شعرا ۴: اسمش متاب بود یا بتاب. یادم نیست. به پیز کاغزی بود که توش کلی نوشته

داشت.

بهرام ۴: دوباره می فوای پیزای ترسناک تعریف کنی؟

شعرا ۴: نه. فودم امروز از نزدیک دیدمش.

بهرام ۴: آفه بچه که بودم. هر وقت فوایم نمی برد، بابام می گفت: می فوایی یا پیام برات

شاتاب بفونم. اون وقت از ترس فوایم می برد.

شعرا ۴: نه بابا. اینکه من پیدا کردم واقعیه. تازه از قریمیا شنیدم، مردم اون قریما، پانصد یا

شاید هزار صغمه از اون رو توی پندر هفته می فوندن.

بهرام ۴: مردم فقدر قبلا بی کار بودن ا چه تغریهاتی داشتن!

شعرا ۴: ما فیلی فوش بفتیم که اون زمان به دنیا نیومدیم.

بهرام ۴: بابا بزرگم تعریف می کرد، توی بعضی فونه ها، یک اتاق داشتن! پر از همین ستاب ها.

شعرا ۴: نه بابا، به اتاق فقدر فوصله داشتن. همه اش رو هم می فوندن؟

بهرام ۴: مثل اینکه.

شعرا ۴: بابا بزرگ من می گفت: اون وقت هر کی شتاب می فوند، فیلی باسوار بود و همه

بعش احترام می داشتن.

بهرام ۴: فقدر انگیزه داشتن، من الان به متن توی اینترنت بیشتر از دو فط باشه نمی فونم.

شعرا ۴: تازه پدر بزرگ من می گه به وقتایی اینترنت نبوده!

بهرام ۴: هتما فواسته برات قصه ترسناک تعریف کنه. پدر بزرگ منم از این قصه های تفیلی

می گه گاهی. ولی من باورم نمی شه.

شعرا ۴: فلاصه این بکاپ پیز عجیبیه. تا از نزدیک نریدم باورم نشد.

بهرام ۴: به دفعه بیار ببینمش.

شعرا ۴: نه نمی شه. این پیزا داشتش چرمه!

بهرام ۴: پس من به روز میام فونه تون می بینمش.

شعرا ۴: باید با پدر بزرگم صحبت کنم. آگه اجازه دار بیاتی تاپ رو از نزدیک ببین.



۱، ۱۲۱۲۱۲۱ و کتبه
 نیرین نیشانی
 هر که آید بهر
 ۶ تا به پیشانی



لورهای متالیا

• مصطفی مشایخی

۱، ۱۲۱۲۱ و کتبه
 نیرین نیشانی
 هر که آید بهر
 ۶ تا به پیشانی
 ۱، ۱۲۱۲۱ و کتبه
 نیرین نیشانی
 هر که آید بهر
 ۶ تا به پیشانی
 ۱، ۱۲۱۲۱ و کتبه
 نیرین نیشانی
 هر که آید بهر
 ۶ تا به پیشانی
 ۱، ۱۲۱۲۱ و کتبه
 نیرین نیشانی
 هر که آید بهر
 ۶ تا به پیشانی



فرار از تنگ گرام

علیرضا لبش



مهرداد:

هالا که روزای آفر ساله، برای سال بعد چه برنامه هایی دارید؟

فرهاد:

ریاضی، ورزش، تاریخ، تقویتی.



شهرام:

من می فوام سال بعد کمتر بفورم تا لاغر تر بشم.



سعید:

فکر شو بکن، شهرام روزای عید از فیر پسته و آفیل بگذره.



شهرام:

گفتم می فوام لاغر تر بشم، نگفتم که می فوام از بین برم.



حمید:

منم قصد دارم برای سال بعد از محیط تلگرام بیرون پیام سری به خانواده و فامیل بزنم.



سپیل:

آه رفقی بیرون، سلام من رو هم به خانواده مون برسون.



مهرداد:

بچه ها آه من بتونم سال بعد گیم رو ترک کنم، بابام به کل مفل شیرینی می ده.



سامان:

من قبلی دوست دارم از تلگرام و گوشه بیام بیرون ولی وقت نمی کنم. همش باید پیامای بچه ها رو جواب برم. چند روزی هست فقط وقتی وای فای قطع می شه، بابام رو برای لفظاتی می بینم تا وای فای وصل بشه.



محسن:

من می فوام سال بعد لااقل یک صفحه و نصفی رمان بفونم تا سرانه مطالعه کشور رو به سووم فورم ارتقا برم.



مسعود:

خدمت نکش، فسته می شی، نویسنده های بزرگ تاریخ ادبیات رو شرمند می کنی.



کامران:

من می فوام سال بعد تلگرام و اینستاگرام رو از روی گوشیم پاک کنم.



محسن:

تو قهرمان منی کامران. آه تو اینستاگرام رو پاک کنی، یکی از شافای اینستا می شکته.



مهرداد:

من می فوام سال بعد دوباره شاگرد اول بشم.

سامان:

باریکلا، اینم برنامه فالبیه. به شرطی که به درسات لطمه نزنه.



نیسکرستان!

مارکوچولو

از آنجا که نقشه کوبا از بالا شبیه به «کروکودیل» است، می‌تواند جای ترسناکی باشد. اما برعکس تصور ما، این کشور که یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نیسکر در دنیاست مثل یک طوطی، شیرین زبان و فوش‌رنگ و فواستنی است! در کوبا خودروهای دولتی موظف‌اند کسانی را که کنار خیابان منتظر تاکسی هستند، سوار کنند! یعنی اگر نفست وزیر مملکت اول صبح راهی محل کارش باشد و یک نفر بربری به دست را ببیند که منتظر است خودرویی از راه برسد و او را سوار کند و تا بربری از ذهن نیفتاده به اداره برسد، باید کار و بار مملکت را ول کند و او را سوار کند و به مقصد برساند!

در کل تاریخ یک بار در کوبا برف باریده است و آن هم حدود ۱۴۰ سال پیش. از آنجا که یکی از بهران‌های جری در کوبا نبودن آدم برفی در این کشور است، کوبایی‌های برف‌نریده در صدر واردات برف از قطب شمال هستند تا با ساختن آدم برفی در سطح شهر، مویی از شادی در دل شهروندان ایجاد کنند.

در کوبا آنقدر پزشک زیاد است که تعداد پزشکان از تعداد بیماران بیشتر است و دولت برای حل این مشکل، برنامه‌هایی برای افزایش تعداد بیماران تا چهار برابر بیماران فعلی دارد! ولی تا آن موقع آن‌ها ناپار به صادرات پزشک به کشورهای دیگر هستند و پزشکان خود را در بسته‌های ۶ تایی و ۱۲ تایی به دورترین نقاط دنیا صادر می‌کنند!

حدود ۶۰ سال پیش مردی به اسم ماتیاس پریز یک بالونی سافت و با آن به آسمان رفت، ولی تاکنون اثری از نام‌برده به دست نیامده است. حالا وقتی در کوبا چیزی ناپدید می‌شود، مردم می‌گویند که فلان چیز مثل ماتیاس پریز غیب شده است! البته دانشمندان معتقدند که بالون وی تا الان باید به مرزهای کلهکشان راه شیری رسیده باشد و کوبایی‌ها هر شب با تلسکوپ در جست‌وجوی پریز و بالونش هستند!

و نکته آخر اینکه بیش از ۶۰ سال است که در کوبا نه خودرویی تولید شده و نه خودرویی وارد شده است. تمام خودروهایی که در این کشور وجود دارند، مال ۶۰ سال پیش و فرسوده هستند و خیابان‌های کوبا بیشتر شبیه به یک موزه خودروهای قدیمی است! یعنی اگر شما با پیکان سافت وطن خودمان در کوبا رانندگی کنید یک تنه مرزهای فناوری را چاب‌جا کرده‌اید!



در شبکه‌های اجتماعی به‌کانون
هواداران رشد بی‌بوندید:

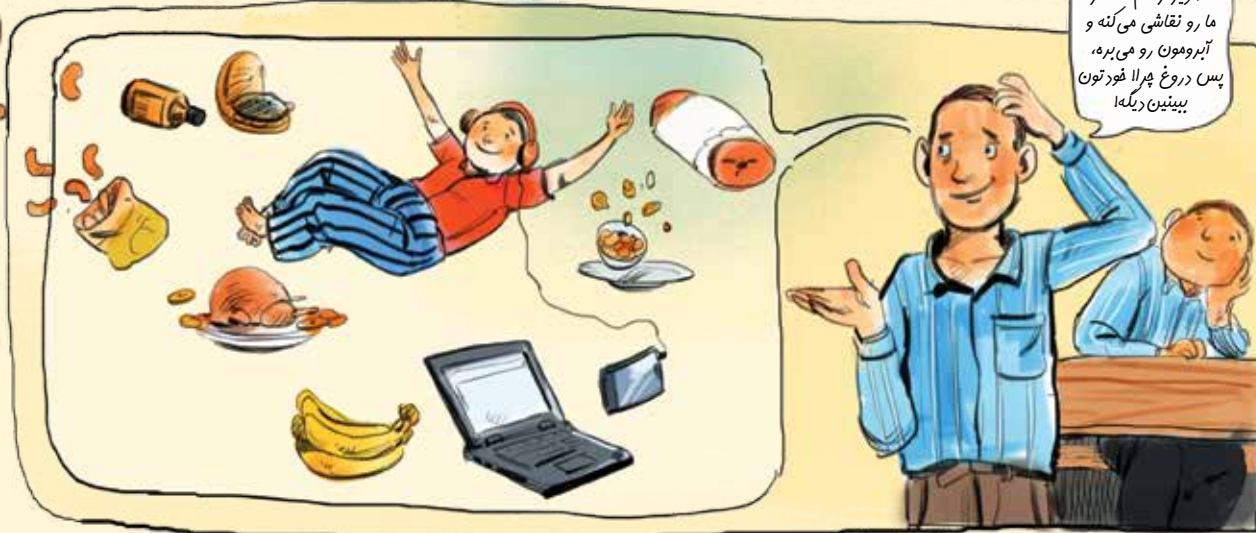


@iRoshd

بامطالب
متنوع و جذاب

یه کم استراحت کنیم دیگه!

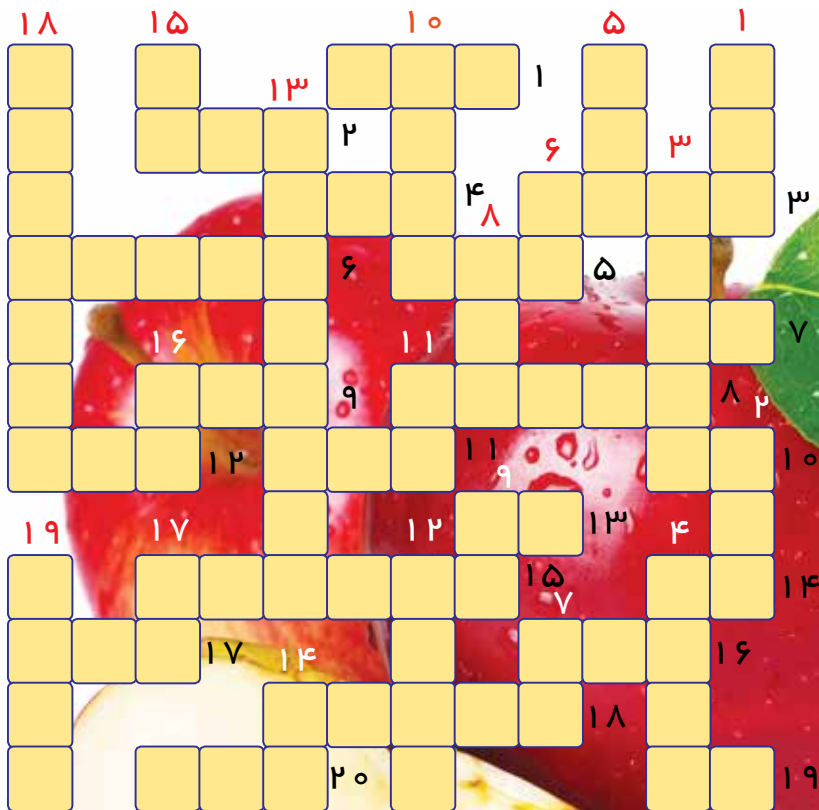
• روح اشته احمدی
• تصویرگر: مجید صاجری خُزاد



افقی

۱. نام دیگر بهشت است. ۲. ضمیر اشاره ۳. هجوم آوردن ۴. وسیله درو کردن ۵. سقف دهان را می‌گویند. ۶. یکی از کتاب‌های درسی ۷. مخفف اگر ۸. سما به زبان فارسی ۹. حمام فرنگی ۱۰. واحد پول ژاپن
۱۱. اشتباه ۱۲. بخش نمایان دندان ۱۳. گل کوزه‌گری ۱۴. حرف صریح و بی‌پروا ۱۵. انقباض آن‌ها
- استخوان‌ها را به حرکت در می‌آورد. ۱۶. واحد شمارش گله گاو و گوسفند ۱۷. تجهیزات حفاری نفت
۱۸. یکی از حواس پنجگانه ۱۹. طلا ۲۰. نمونه آزمایشگاهی را روی این صفحه شیشه‌ای می‌گذارند.

پیرامانی



عمودی

۱. یکی از مواد معدنی مورد نیاز بدن که در طبیعت عنصری شیمیایی و به رنگ سفید است. ۲. دوست و رفیق
۳. مکان تخریب شده. ۴. زدن توپ از طرفین گوشه‌های زمین فوتبال را می‌گویند. ۵. آتش به زبان عربی ۶. تردید
۷. یکی از بیماری‌های ریوی خطرناک ۸. جمع رأی ۹. ناخن چهار پایان ۱۰. پشیمان ۱۱. با سوزن همراه است.
۱۲. وضعیت سر در گم در بازی شطرنج ۱۳. نظارت شورای نگهبان بر حسن اجرای انتخابات می‌باشد. ۱۴. ماده خوشبو
۱۵. ماده وراثتی که همه خصوصیات و ویژگی‌های ظاهری ما را مشخص می‌کند. ۱۶. الفبای موسیقی ۱۷. با سر به توپ
- زدن. ۱۸. عملیات حفاری کانی‌ها در عمق زمین ۱۹. واحدهای تشکیل دهنده بدن را می‌گویند.



معرفی رشته هوانوردی

عشق پرواز

● مهرسا لطانی

احتمالاً رویای پرواز از همان روزی متولد شد که اجداد اولیه‌مان در طبیعت راه می‌رفتند و پرندگانی را در حال پرواز می‌دیدند. آن‌ها با اینکه متوجه شده بودند، مانند پرندگان فیزیکِ بدنی مناسبی برای پرواز ندارند، اما این رویای باستانی همچنان در گوشه ذهنشان زنده باقی ماند تا برادران رایت (Wright) برای اولین بار هواپیمای ساخت خودشان را با موفقیت به پرواز درآوردند و این رویا را به واقعیت تبدیل کردند. امروزه ناوگان هوایی پیچیده‌ترین و سریع‌ترین وسیله برای رفتن از نقطه‌ای به نقطه دیگری از کره زمین است. این ناوگان گسترده به متخصصان زیادی نیاز دارد، اما تعداد هنرستان‌های این رشته در ایران کم است. هنرستان‌های هوانوردی زیر نظر آموزش و پرورش و سازمان هواپیمایی کشور برای دختران و پسران امکان تحصیل را در شاخه‌های گوناگون رشته هوانوردی فراهم می‌کند.

رشته هوانوردی

رشته هوانوردی رشته‌ای بین‌المللی و در ساختار آموزشی ایران، زیرشاخه کاردانش است و در هنرستان‌های مخصوص این رشته آموزش داده می‌شود. گرایش‌های این رشته عبارت‌اند از:

۱. خلبانی
۲. تعمیر و نگهداری هواپیما
۳. الکترونیک هواپیما
۴. مهمانداری
۵. گردش‌گری
۶. برج مراقبت

و ...

دانش‌آموزان در این رشته واحدهای آموزشی متفاوتی را می‌گذرانند. فراگیری زبان تخصصی و فنی، ضمن یادگیری زبان عمومی، از نیازهای اولیه شاخه‌های متنوع این رشته است. ریاضیات و فیزیک کاربردی از دیگر واحدهای عمومی در این هنرستان‌هاست. «تئوری شعبات»، «آیرودینامیک»، «نقشه‌کشی صنعتی»، «ناوبری»، «شبیه‌سازی پرواز» و ... از جمله درس‌هایی هستند که در واحدهای آموزشی این هنرستان‌ها تدریس می‌شوند.





بازار کار

فارغ التحصیلان این رشته می‌توانند در رشته‌های متنوعی در دانشگاه تحصیل کنند و وارد بازار کار شوند. دیسپچری، مهندسی ایونیک، گردشگری، مهمان‌داری، تعمیر و نگهداری هواپیما و خلبانی از رشته‌های دانشگاهی برای فارغ التحصیلان این رشته از هنرستان است. در ادامه با سه نمونه از این تخصص‌ها آشنا می‌شویم:

دیسپچری: از مجموعه کارهای عملیاتی روی زمین است. کنترل سوخت‌گیری هواپیما، دادن پلن پرواز به خلبان، بررسی وضعیت آب‌وهوا و به‌طور کلی تمامی اطلاعات برای اعزام هواپیما و فرودش در مقصد توسط «دیسپچر» انجام می‌شود. می‌گویند: «دیسپچر» خلبان روی زمین است. **مهندسی ایونیک:** ایونیک (avionics) از ترکیب دو کلمه فرانسوی «آویون» به معنای هواپیما و «الکترونیک» ساخته شده است. این رشته به بررسی تمامی تجهیزات الکترونیکی-پروازی هواپیما مربوط می‌شود.

اکثر این رشته‌ها در دانشگاه‌های نظامی و مؤسسات زیرمجموعه شرکت‌های هواپیمایی نیز به‌طور اختصاصی تدریس می‌شوند. **گردشگری:** فارغ التحصیلان این رشته می‌توانند وارد صنعت گردشگری شوند و راهنمای گردشگران در محیط‌های متفاوت تاریخی یا طبیعی باشند. این رشته را می‌توان تا دوره دکتری در دانشگاه ادامه داد.

پرواز را به
خاطر بسیار



تصویرگر: وحید خاتمی

چشم انتظار

مجید ملامحمدی

حکایت

یونس وقتی حرف‌های دوستش، سالم را شنید، ناراحت شد و گفت: «من امروز امام علی(ع) را ندیده‌ام به همین خاطر نمی‌دانستم که ناراحت است.»
سالم گفت: «من هم اول نمی‌دانستم. زید به من گفت:»
یک نفر گفت: «شاید بچه‌هایش مریض‌اند!»
دومی گفت: «نکنند برای همسرش اتفاقی افتاده!»
مردی که بزرگ‌تر از بقیه بود، گفت: «اگر این ناراحتی در چهره ما بود، حتماً امام به سراغمان می‌آمد و علتش را می‌پرسید.»

زید آهی کشید و گفت: «بله، حتی کمکمان می‌کرد تا غصه و اندوه از دلمان بیرون برود. اما حالا خودش غمگین است!»

هُدُهدُ زیبایی روی یکی از نخل‌ها آواز خواند. باد گرمی نخل را تکان داد. پرنده فوری پر زد و رفت. یونس بلند شد و گفت: «برویم که دارد وقت نماز می‌شود.»

همه بلند شدند. سالم گفت: «آهای دوستان! اگر من امام را در راه دیدم، علت ناراحتی اش را می‌پرسم.»
یونس گفت: «هر کدام از ما امام را دید، بپرسد.»
ظهر همگی به مسجد رفتند و نماز خواندند. در مسجد هم چهره امام غمگین بود. بالاخره یکی از آن‌ها جلو رفت و پرسید:

- امیرمؤمنان! من امروز شمارا ناراحت و غمگین دیدم. دلم طاقت نیاورد. می‌خواهم بدانم علت ناراحتی شما چیست؟

حضرت علی(ع) لبخند ملایمی زد و جواب داد: «چون هفت روز بود که هیچ مهمانی به خانه ما نیامده بود!»

پایان خوش

قطره‌های باران

● به انتخاب سعید روح افزا

به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداست» و سپس ایستادگی کردند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌شوند.
و آنان که برای طلب خشنودی پروردگارشان صبر پیشه ساختند و نماز بر پا داشتند و از آنچه به آنان عطا کردیم، در پنهان و آشکار انفاق کردند و بدی را با نیکی دفع می‌کنند، اینان‌اند که فرجام (نیکوی) این سرای را خواهند داشت.^۱

برگرفته از: سوره احقاف، آیه ۱۳ و سوره رعد آیه ۲۲.

نوی خاکیان

احکام

اذان و اقامه از مقدمات مهم و مستحب نماز است. در روایت آمده است: اذان تنها صدایی است که به آسمانیان می‌رسد.
وقتی فرشتگان خدا، صدای اذان را می‌شنوند، می‌گویند: «این صدای پیروان محمد (ص) است.»
سپس تا پایان اذان و نماز، برای نمازگزاران طلب آمرزش می‌کنند.

یک پرسش چرا اسلام با رابطه بی‌قید و بند پسر و دختر مخالف است؟

● غلامرضا حیدری ابهری

یک پاسخ

اسلام با عشق، محبت و دوستی مخالف نیست، اما اجازه نمی‌دهد که به این بهانه، خانواده‌ها ویران و آدم‌ها در فساد و گناه غوطه ور شوند. اسلام برای روابط عاشقانه دختر و پسر مسیر ازدواج را در نظر گرفته است. از نظر اسلام، ازدواج که رابطه قانونی پسر و دختر است، امری مقدس و آسمانی است. به فرموده پیامبر اکرم (ص): کسی که ازدواج می‌کند، نیمی از دینش کامل می‌شود.
آن قدر که اسلام به ازدواج اهمیت داده، هیچ دینی به آن اهمیت نداده است. اگر اسلام با عشق پاک میان دختر و پسر مخالف بود، این قدر بر پیوند ازدواج تأکید نمی‌کرد و برایش ارزش قائل نمی‌شد. از نظر دین اسلام، عشقی که در پیوند قانونی دختر و پسر ایجاد می‌شود، نه تنها ناپسند نیست، بلکه بسیار نیک و پسندیده است.
اسلام با عشق پاک مخالفتی ندارد، بلکه با روابط خارج از قانون دختر و پسر که آن‌ها را به سمت انواع و اقسام گناه‌ها می‌کشاند و آینده‌شان را به باد می‌دهد، مخالف است. این نوع رابطه‌ها و عشق‌ها، تمایل جوان‌ها را به ازدواج کم می‌کند و پس از ازدواج هم در دسرهای زیادی برای آن‌ها به وجود می‌آورد. اسلام با عشق موافق است، اما عشق امید آفرین و سازنده، نه عشق مشکل آفرین و ویرانگر.

گرگدن‌ها در خیابان

فصل شروع زندگی بچه‌ها با هم فرق دارد. بعضی‌ها فصل زندگی‌شان را از بهار شروع می‌کنند، بعضی تابستان، بعضی زمستان و بعضی‌ها پاییز.

اوژن از آن بعضی‌هایی بود که فصل زندگی‌اش از پاییز شروع شد؛ از جایی به اسم «اسلاتینا» در جنوب رومانی. «من پیش چه کسی می‌مانم؟» این سؤال بود که اوژن کوچک از خودش پرسید. او مثل خیلی از بچه‌ها باید پیش پدرش یا مادرش زندگی می‌کرد. اوژن زمانی جواب سؤالش را فهمید که پدرش رفت و او با خواهرش در فرانسه پیش مادرش ماندگار شد.

طولی نکشید که اوژن مثل فصل تولدش، رنگش پرید و زرد شد؛ او داشت با بیماری کم‌خونی دست و پنجه نرم می‌کرد. مادر اوژن تصمیم گرفت، او و خواهرش را به یک دهکده کوچک ییلاقی بفرستد تا آب و هوای آنجا حال اوژن کوچک را بهتر کند و بعد از آن دوران بهشتی زندگی اوژن در دهکده «شاپل آنته تر» آغاز شد.

اما زندگی اوژن از آن زندگی‌هایی بود که تا ابد «درش روی یک پاشنه نمی‌چرخد». اوژن وقتی که ۱۳ ساله شد، به رومانی رفت و در آن جا به ادامه تحصیل پرداخت. پدرش دلش می‌خواست او مهندس شود، اما اوژن از آن‌هایی بود که خودش به چیز دیگری علاقه دارند. او به نوشتن علاقه داشت. وقتی اوژن بزرگ شد، در یک مؤسسه انتشاراتی مشغول به کار شد. طولی نکشید که اسم او زیر عنوان یک نمایش نامه آمد:

تصویرگر: سولماز جوشقانی
نخسه قاسم | آده عقابانی



نمایش نامه «کرگدن»، نوشته اوژن یونسکو

اوژن یونسکو همان بچه رنگ پریده فصل پاییز، حالا نمایش نامه‌نویس شده بود و خیلی‌ها او و نمایش نامه‌هایش را می‌شناختند. اوژن یونسکو بعد از نوشتن نمایش نامه «کرگدن» به عنوان یک نمایش نامه‌نویس در جهان مطرح شد. نمایش نامه «کرگدن» در دنیای صنعتی امروز اتفاق می‌افتد:

یک صبح یکشنبه مردم در حال گذراندن روزمرگی زندگی خودشان هستند که متوجه می‌شوند، کرگدنی در حال دویدن و خراب کردن موانع سر راه خود است.

(ژان و برانژه سر یکی از میزهای جلوی کافه نشسته‌اند.)

خدمتکار: سلام آقایان، چه میل دارید؟

(صدای چهار نعل دویدن حیوانی زورمند و سنگین پا که دم به دم شتاب زده‌تر می‌شود، شنیده می‌شود. حتی صدای هن و هِنش را می‌توان شنید.)

ژان: آخر چه خبر است؟!

خدمتکار: واقعاً چه خبر است؟! (ژان به یک جست بر می‌خیزد. صدلی‌اش را می‌اندازد و به سمت چپ عقب صحنه می‌نگرد و با انگشت چیزی را نشان می‌دهد.

اما برانژه همچنان نشسته است.)

ژان: ای وای! کرگدن! (سر و صدایی که از گذر حیوان برخاسته بود به همان شتاب که نزدیک می‌شد دور می‌شود.) وای، کرگدن!

خدمتکار: وای، کرگدن!

زن بقال (سرش را از دکان بیرون می‌آورد): وای، کرگدن... مردم شهر نمی‌دانند کرگدن، هم‌شهری خودشان آقای بوفاست. روز بعد از تبدیل شدن آقای بوف به

کرگدن، برانژه به دیدن دوستش ژان می‌رود. (ژان توی تخت خوابش خوابیده است.)

ژان: من حالم خیلی خوب نیست.

برانژه: صدایت هم کلفت شده است.

ژان (دست می‌گذارد روی پیشانی‌اش): از همه جا دقیق‌تر پیشانی‌ام درد می‌کند. لابد خورده جایی (صدایش باز هم کلفت‌تر می‌شود.)

برانژه: ... اگر به جایی خورده باشد، باید ورم هم کرده باشد (ژان را می‌نگرد.) آره کرده. ایناهاش، یک قلمبه ورم کرده در حقیقت قوز در آورده ... بد حالتی داری، رنگت سبز شده... نفست خیلی سر و صدا دارد...

ژان (با صدایی باز کلفت‌تر): اوه خوب می‌شود.

ژان در مقابل برانژه، لحظه به لحظه تغییر شکل می‌دهد و به کرگدن تبدیل می‌شود.

ژان: گرم است... خیلی گرم است... مرداب کجاست؟

ژان و تمام اهالی شهر به کرگدن تبدیل می‌شوند؛ مانند آن قسمت از داستان **پینوکیو** که همه بچه‌ها گوش‌هایشان دراز می‌شود، دم در می‌آورند و به الاغ تبدیل می‌شوند. در شهر تنها کسی که آدم باقی می‌ماند برانژه است.

برانژه: دست‌شان به من یکی نخواهد رسید. (خطاب به کله همه)

کرگدن‌ها (من از شما پیروی نخواهم کرد.

من حرف شما را نخواهم فهمید. من همانی

که هستم، می‌مانم. من آدمی زادم. یک

آدمی زادم!)

Cafe



یخ در بهشت

علیرضا نوروزشاد

تا به حال پیش آمده است که وقتی نوشابه یا آب را درون یک لیوان می‌ریزید، ناگهان یخ بزند؟ یا وقتی که یک بطری آب خنک در دستتان است، با یک ضربه ناگهان به طرز عجیبی یخ ببندد؟ اگر هیچ کدام از این اتفاقات را ندیده‌اید، با خواندن این مطلب و انجام آزمایش می‌توانید آن را ببینید.



یکی از ویژگی‌های جالب آب، نحوه یخ زدن آن است. همه ما انتظار داریم وقتی مایعی به جامد تبدیل می‌شود، حجم آن کاهش یابد. ولی برخلاف اکثر مواد وقتی آب یخ می‌زند، حجمش بیشتر می‌شود. این اتفاق به دلیل نیروهای بین مولکولی مایع است.

این ویژگی آب چه تأثیری در زندگی ما دارد؟ می‌توانید تعدادی از آن‌ها را نام ببرید؟ آیا ترکیدن لوله‌های ساختمان در زمستان به این موضوع مربوط است؟

همه ما شنیده‌ایم که آب در دمای صفر درجه یخ می‌زند. اما آیا این حرف واقعاً درست است؟ خیر.

یخ زدن آب صرفاً به خاطر دما نیست. عوامل و شرایط دیگری نیز در یخ زدن آب تأثیر دارند.



برای بررسی برخی از این عوامل، سه آزمایش جالب انجام می‌دهیم:



وسایل مورد نیاز:

- دو ظرف مشابه
- آب با املاح کم
- نمک
- یک بطری کوچک نوشابه
- بطری پلاستیکی دردمان

آزمایش ۱

یکی از عوامل مهم در یخ زدن آب، وجود ناخالصی (مثل نمک یا شکر) در آن است. برای دیدن تأثیر این موضوع در دو ظرف مشابه آب بریزید و در یکی از آن‌ها مقدار زیادی نمک اضافه و حل کنید.

حالا هر دو ظرف را هم‌زمان درون فریزر بگذارید و به آن‌ها سر بزنید. کدام ظرف زودتر یخ می‌زند؟





شاید نیاز باشد این آزمایش را چندبار تکرار کنید تا به نتیجه مطلوب برسید.

آزمایش ۲

فشار یکی دیگر از عوامل مهم در یخ زدن است. وقتی فشار هوایی که به آب وارد می شود زیاد باشد آب دیرتر یخ می زند. می توانید بگویید چرا؟

برای دیدن تأثیر این عامل می توانیم از یک بطری نوشابه استفاده کنیم. نوشابه را درون فریزر بگذارید و به اندازه‌ای که در حالت معمول بطری یخ می زند، صبر کنید. حالا نوشابه را از فریزر در بیاورید و در آن را باز کنید. چه اتفاقی می افتد؟ چرا؟



آزمایش ۳

آزمایش سوم نسبت به دو آزمایش قبل کمی سخت تر است. بطری آب را درون فریزر می گذاریم و حدود یک ساعت منتظر می مانیم. در این مدت به هیچ وجه نباید بطری و فریزر تکان بخورند و باز و بسته شوند. حالا بطری آب را به آهستگی در بیاورید و به آن ضربه‌ای ناگهانی بزنید. یا در آن را باز کنید. چه اتفاقی می افتد؟ (انجام این آزمایش صبر و حوصله زیادی می خواهد)

نکته:

مراقب باشید که ممکن است لیوان یا بطری شیشه‌ای درون فریزر بترسد. برای همین از ظروف پلاستیکی استفاده کنید.



مسابقه آزمایش ماه

مسابقه «آزمایش» ماه

این آزمایش را در منزل یا مدرسه انجام دهید و سعی کنید پاسخ بعضی از سؤال‌ها را پیدا کنید. از آزمایشتان عکس و فیلم بگیرید و در یک فیلم کوتاه (زیر یک دقیقه) نتیجه را توضیح دهید. فیلمتان را در شبکه‌های اجتماعی به دست ما برسانید. برای این کار کافی است آن را با هشتگ #آزمایش_ماه منتشر کنید. ما به خلاقانه‌ترین فیلم‌ها جایزه می دهیم.

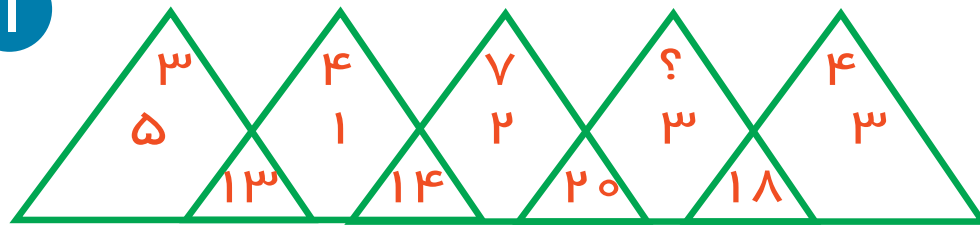
معرفی برگزیدگان ماه‌های قبل:

- ۱- مهسا بهرامی از اصفهان
 - ۲- علی فیروزیان از کاشان
- یکی از جوایز ویژه این دانش آموزان عزیز، غذای مخصوص فضانوردان است. این بسته‌های غذا جوری ساخته شده‌اند که در ایستگاه فضایی (در شرایط بی‌وزنی) بتوان به راحتی آن‌ها را میل کرد.



زندگیت زودستی

علی اصغر جعفریان



آیا می‌توانید جای علامت سؤال عدد مناسب را حدس بزنید؟

۳ در میان این عددها، عدد ناجور را حدس بزنید.
۴۵۷۲، ۹۶۷۸، ۵۲۶۱، ۵۱۳۳، ۳۵۲۷، ۶۸۹۵، ۷۷۶۸

۴ باغبانی می‌خواهد تعداد ده درخت را در پنج ردیف بکارد که در هر ردیف هم چهار درخت قرار داشته باشد. او چگونه این کار را انجام بدهد؟



جای علامت سؤال عدد مناسب را بنویسید.

در شبکه‌های اجتماعی به کانون
هواداران رشد پیوندید:



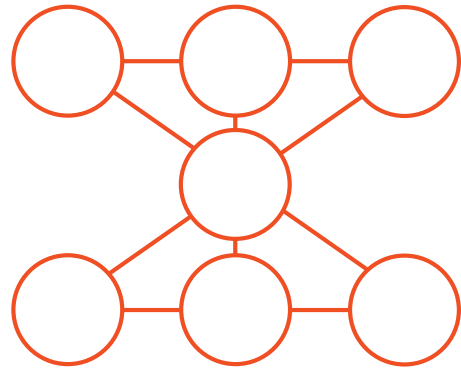
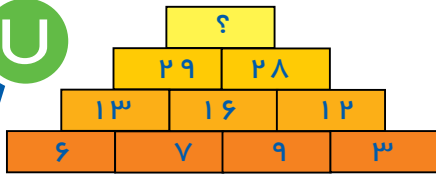
@iRoshd

یا مطالب
متنوع و جذاب

بازرگانی می‌تواند تعداد هشت جعبه بزرگ یا ده جعبه کوچک را داخل یک کارتن بگذارد. در محموله‌ای که او می‌فرستد ۹۶ جعبه ارسال می‌کند. اگر تعداد جعبه‌های بزرگ بیشتر از تعداد جعبه‌های کوچک باشد آیا می‌توانید حدس بزنید که او چه تعداد کارتن و چند جعبه فرستاده است.



آیا می‌توانید عدد مورد نظر در قسمت بالای این هرم را حدس بزنید؟



آیا می‌توانید عده‌های یک الی هفت را طوری داخل هر کدام از دایره‌ها قرار دهید که مجموع عده‌ها در هر ردیف دوازده شود؟

۱	۵		۸			
		۹		۱	۳	
	۳		۵		۹	۲
۲			۰	۸		۹
۶	۱	۵			۷	
۳		۱		۷	۵	۸
	۵		۴	۳	۱	۹
۹	۴		۶			
۶		۷			۲	۵



در جدول سودوکوی بالا عده‌های ۱ الی ۹ را در هر ردیف افقی بدون تکرار قرار دهید و این کار در ردیف‌های عمودی هم انجام گیرد. در ضمن در هر ناحیه 3×3 از جدول نیز عده‌های ۱ الی ۹ را طوری قرار دهید که هیچ یک از عده‌ها تکراری نباشد. برای راهنمایی‌تان تعدادی از عده‌ها را در محل‌هایشان قرار داده‌ایم.

جواب معما را
به دفتر مجله ارسال
کنید و به قید قرعه
جایزه بگیرید.

معما

کشاورزی از سه فرزندش می‌خواهد که به بازار بروند و تعدادی گوسفند و بوقلمون و جوجه بخرند. کشاورز هزار تومان به آن‌ها می‌دهد و از آن‌ها می‌خواهد که مجموع تعداد گوسفندان و بوقلمون‌ها و جوجه‌هایی که می‌خرند صد تا باشند و از هر کدام از این سه حیوان حداقل یکی باید در میان صد تا وجود داشته باشد. قیمت گوسفند صد تومان و قیمت بوقلمون ۵۰ تومان و قیمت جوجه ۵ تومان است. آیا می‌توانید حدس بزنید که آن‌ها چگونه موفق به این کار می‌شوند؟

غذای مجازی

آشنایی با فید

چگونه فید بخوانیم؟

اگر لوگو و اضافات گرافیکی و تبلیغات هر سایت را حذف کنیم و فقط مطالب جدید هر سایت را باقی بگذاریم، آنچه می‌ماند، فید سایت است. به عبارت دیگر، فید صرفاً متن سایت‌هاست. در سایت مورد نظر تان دقت کنید، ببینید که کلماتی مثل فید، RSS، خوراک یا تصاویر زیر را می‌بینید:



اگر چنین چیزهایی پیدا کردید، کافی است نشانی تصویرها یا لینک‌ها را کپی کنید و وارد نرم افزار یا اپلیکیشن فیدخوان کنید. با هر بار به روزرسانی نرم افزار، آخرین مطالب و اخبار را به راحتی دریافت خواهید کرد.

تصور کنید که دوست دارید هر روز به سایت‌های متفاوتی سر بزنید و مطالب جدید آن‌ها را بخوانید و یا از آخرین اخبار روز دنیا، مثلاً در مورد ورزش، فناوری، محصولات جدید فروشگاه‌های اینترنتی، و حتی آب و هوا مطلع شوید. برای این کار مجبور هستید که هر روز از همه این وبلاگ‌ها و سایت‌های خبری بازدید کنید. این کار چندان ساده نیست و وقت‌گیر است. شما باید هر روز زمان زیادی در انتظار باز شدن صفحات اینترنتی بنشینید و تازه اصلاً هم مشخص نیست که سایت مورد نظر شما به‌روز شده باشد! فناوری فید Feed که آن را در فارسی «خوراک» هم ترجمه کرده‌اند، می‌تواند گشت و گذار شما را در اینترنت آسان کند. کافی است یک‌بار نشانی فید سایت یا وبلاگ مورد نظر تان را در فیدخوان ثبت کنید.

طراحان اینفوگرافیک: مجتبی تخلص، عرفان پشنگ‌پور

سعید چینی

Rss ابتدای سه واژه است.
Really simple syndication
به معنای تجمیع واقعاً ساده

از چه فیدخوانی استفاده کنم؟

• ویندوز ۱۰:

اینها را می‌توانید از «store» ویندوز
۱۰ به رایگان دریافت کنید:

• NewsFlow

• Readiy

• Tickers

• FeedLab

• Fedora Reader

• در تبلت‌ها و تلفن‌های اندروید
این اپلیکیشن‌ها به شما کمک می‌کنند:

• Feedly

• Flipboard

• Flym News Reader

• Inreader

• Palabre

مرورگرهای اینترنت

مرورگرهای رایج اینترنتی، همچون، Chrome،
Internet Explorer، Firefox و Opera دارای
ابزارهای جانبی قابل دریافت از اینترنت هستند که
امکان خواندن RSS را برای شما فراهم می‌کنند.



• سایت‌های آنلاین:

آخرین اخبار و مطالب را به صورت آنلاین
در سایت‌های فیدخوان مطالعه کنید:

• newsblur.com

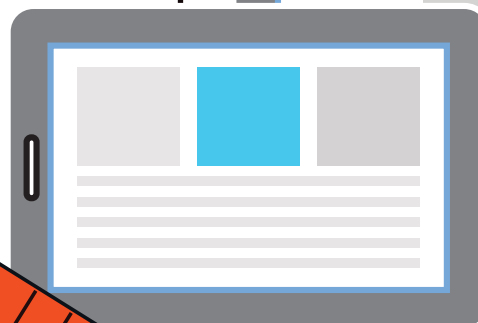
• digg.com

• g²reader.com

• feedly.com

• feedreader.com

ویدیوی چگونگی استفاده از
فید و فیدخوان‌ها را با اسکن
این نمایه تماشا کنید:



مهدي زارعي

آشنایی با ورزش طناب زنی

طناب زنی

گاهی همه ما از انجام تمرین‌های ورزشی روزانه خسته می‌شویم. حتی ممکن است حوصله رفتن به سالن ورزشی، دویدن، یا حتی بازی با دوستان را نداشته باشیم. در این شرایط چه باید کرد؟ بهتر است یک بار هم طناب زدن را امتحان کنید. طناب زدن ورزش کم هزینه‌ای است که می‌توان آن را در فضایی کوچک اجرا کرد.

راهی آسان برای سوزاندن چربی‌های اضافه

شاید برایتان این سؤال پیش بیاید که: اگر طناب بزنیم بیشتر می‌توانیم چربی‌های اضافی خود را بسوزانیم یا اینکه در کنار دوستانمان به ورزش‌هایی چون فوتبال پردازیم؟ طبق تحقیقات دانشمندان، هر ساعت طناب زدن، حدود ۵۷۰ کیلوکالری انرژی می‌سوزاند. به این ترتیب در هر دقیقه طناب بازی حدود ۱۰ کیلوکالری انرژی مصرف می‌شود. برای اینکه متوجه شوید این عدد یعنی چه، باید گفت که همین میزان انرژی هنگامی مصرف می‌شود که با سرعت حدود ۱۰ کیلومتر در ساعت بدویم؛ سرعتی که معمولاً در رشته‌های تیمی چون فوتبال به آن نیاز است.

چرا طناب بزنیم؟

کسی که به شکل منظم به طناب زدن بپردازد، عضلات بزرگ و مهم بدن خود را درگیر می‌کند که این کار باعث تقویت عضلات او می‌شود. هنگام طناب زدن ضربان قلب بالا می‌رود، به طوری که به ۱۶۰ تا ۱۸۰ ضربان در دقیقه می‌رسد. میزان اکسیژن مصرفی نیز ۶۰ تا ۸۰ درصد، بیشتر از اکسیژن مصرفی در حالت عادی می‌شود.

وسایل مورد نیاز

اولین کاری که باید بکنید، انتخاب طنابی است که برای شما راحت باشد. این طناب ممکن است از پلاستیک، نایلون یا لیاف پشمی باشد. بسیاری از ورزشکاران حرفه‌ای، مانند بوکسورها، از طناب‌های پلاستیکی استفاده می‌کنند.

اما طول طناب مناسب شما چه قدر است؟ برای پاسخ به این سؤال، یک پای خود را وسط طناب بگذارید، سپس دسته‌های طناب را بالا بیاورید، اگر طول طناب برای شما مناسب باشد، باید تا وسط قفسه سینه‌تان بالا بیاید. در صورت بلندتر بودن یا کوتاه‌تر بودن، هنگام طناب زدن با مشکل مواجه خواهید شد.

همچنین باید یک جفت کفش ورزشی مناسب داشته باشید. این کفش باید کفی مناسبی در

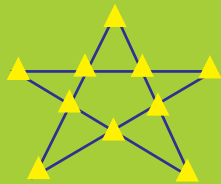


جواب سرگرمی

جواب ۱: هر عدد در بخش پایینی معادل حاصل جمع چهار عدد در بخش‌های هر دو طرفش است.
 $8+3+4+3=18$

جواب ۲: حاصل جمع عددها در مثلث و مربع و دایره ۳۳ است. بنابراین جای علامت سؤال عدد ۶ را باید قرار دهیم.

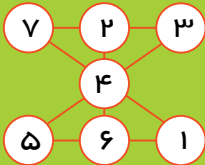
جواب ۳: در هر کدام از این عددها مجموع دو رقم اول معادل مجموع دو رقم دوم است بنابراین عدد ناچور ۳۵۲۷ است.



جواب ۴:

جواب ۵: تعداد جعبه‌های بزرگ $7 \times 8 = 56$ کارتین
 تعداد جعبه‌های کوچک $4 \times 10 = 40$ کارتین
 در مجموع ۱۱ کارتین و ۹۶ جعبه

جواب ۶:



جواب ۷: عدد بالایی حاصل جمع دو عدد پایینی است. بنابراین عدد بالای هر م ۵۷ خواهد بود.

جواب ۸:

۱	۹	۵	۳	۸	۲	۶	۷	۴
۲	۴	۶	۹	۷	۱	۳	۵	۸
۸	۷	۳	۴	۵	۶	۹	۱	۲
۵	۲	۷	۶	۳	۸	۴	۹	۱
۶	۸	۱	۵	۹	۴	۷	۲	۳
۴	۳	۹	۱	۲	۷	۵	۸	۶
۷	۵	۲	۸	۴	۳	۱	۶	۹
۹	۱	۴	۲	۶	۵	۸	۳	۷
۳	۶	۸	۷	۱	۹	۲	۴	۵



چگونه طناب بزنییم؟

- دسته‌های انتهای طناب را به آرامی در دست بگیرید؛ البته به طوری که از دستانتان خارج نشود.
- آرنج هایتان را نزدیک بدنتان نگه دارید و شانه‌ها را شل کنید.
- اندکی زانوهایتان را خم کنید و از مچ‌هایتان برای تاب دادن طناب در بالای سرتان استفاده کنید. لازم است یک قوس (نیم دایره) در بالای سرتان درست کنید و همین نیم دایره که با طناب ایجاد شده، به سمت پایین حرکت کند و باز هم وقتی به پاهایتان رسید، نیم دایره‌ای در زیر پاهایتان شکل گیرد.
- سر و پشتتان را هنگام پریدن صاف نگه دارید.
- طناب را با حرکت مچ‌های خود بچرخانید و نه با حرکت بازوهایتان.
- سر و گردن خود را مستقیم و رو به جلو نگه دارید. سعی کنید چشم‌های‌تان به یک نقطه در مقابلتان متمرکز شود.
- با بینی نفس بکشید نه با دهان.
- بیش از اندازه بالا نپرید، چرا که ممکن است روی زانو‌ها و قوزک‌های پاهایتان فشار بیاید.

چند دقیقه طناب بزنییم؟

از آنجا که طناب زدن ضربان قلب را به سرعت بالا می‌برد، بهتر است بدون آمادگی قبلی مدت طولانی طناب نزنید. می‌توانید ابتدا دقایقی کوتاه طناب بزنیید (مثلاً دو تا سه دقیقه). بعد این کار را متوقف کنید و چند دقیقه به ورزشی دیگر بپردازید. مثلاً دو دقیقه بارفیکس بروید. آن‌گاه دوباره برای مدت دو تا سه دقیقه طناب بزنیید. این بار هم بعد از طناب زدن به ورزشی دیگر مشغول شوید؛ مثلاً به شنای سوئدی بپردازید.

چند نکته مهم

سعی کنید روی سنگ و موزاییک طناب نزنید، زیرا به پاها و مفاصل شما فشار زیادی وارد می‌کنند. یک تشک ورزشی، کفپوش چوبی، و حتی یک موکت یا فرش، محل‌های مناسبی برای طناب زدن هستند.
 همچنین موقع فرود آمدن باید روی نوک انگشتان پا فرود بیایید؛ کاری که می‌تواند آسیب‌های احتمالی ناشی از این ورزش را به حداقل برساند.

منبع:

لی، بادی، تمرینات طناب زدن، ترجمه رضا نیکبخش و شیوا باقری.
 نشر بامداد کتاب، چاپ سوم، ۱۳۹۰

نمونه شعر کودک و نوجوان

ما که اطفال این دبستانیم
 همه از خاک پاک ایرانیم
 همه باهم برادر وطنیم
 مهربان همچو جسم با جانیم
 وطن ما به جای مادر ماست
 ما گروه وطن پرستانیم
 چون که حُب وطن ز ایمان است
 ما یقیناً زاهل ایمانیم
 گر رسد دشمن برای وطن
 جان و دل رایگان پیشانیم
 ایرج میرزا

نمونه ترانه و تصنیف

مرغ سحر ناله سر کن
 داغ مرا تازه تر کن
 ز آه شرربار، این قفس را
 بر شکن و زیر و زپر کن
 بلبل پر بسته ز کج قفس در آ
 نغمه آزادی نوع بشر سرا
 وز نفسی عرصه این خاک توده را
 پر شرر کن
 ظلم ظالم، جور صیاد
 آشیانم داده برباد
 ای خدا! ای فلک! ای طبیعت!
 شام تاریک مارا سحر کن
 نوبهار است، گل به بار است
 ابر چشمم زاله بار است
 این قفس چون دلم تنگ و تار است
 شعله فکن در قفس، ای آه آتشین!
 دست طبیعت! گل عمر مرا مچین
 جانب عاشق، نگاه ای تازه گل! از این
 بیشتر کن

مرغ بیدل! شرح هجران مختصر، مختصر، مختصر کن
 محمدتقی بهار

● محمود پوروهاب

انقلاب مشروطیت و جنبش‌های سیاسی و مردمی؛ در فاصله سال‌های جنگ جهانی اول و دوم، در فرهنگ کشور ما بی‌تأثیر نبود و روابط کشور ما را با کشورهای غربی بیشتر کرد. نویسندگان ما وقتی به خود آمدند که دیدند کشورهای غربی نه تنها از نظر اقتصادی و صنعتی، بلکه از نظر فرهنگ و ادبیات نیز از ما جلو افتاده‌اند. بعضی نویسندگان و شاعران به علت آشنایی با زبان و فرهنگ غربی و با آگاهی از پیشرفت چشمگیر آن‌ها، سعی کردند تحولی در زمینه ادبیات به وجود بیاورند. با چاپ روزنامه و مجله، روی آوردن نویسندگان ما به داستان کوتاه، نقد و بررسی، ترجمه شعر و داستان، توجه بعضی شاعران به ادبیات کودک و نوجوان، و... تحول بزرگی در کشور ما صورت گرفت.

اما ما همه این‌ها را از غرب نگرفته بودیم، بلکه بعضی از این تازه‌ها از قبل در کشور ما وجود داشتند؛ ولی به طور رسمی شناخته شده نبودند. شعرهای این دوره، بیشتر جنبه سیاسی و اجتماعی داشتند و شاعران بیشتر در خدمت مردم بودند. شعرهای سیاسی آن‌ها که با زبان عامیانه و طنز گفته می‌شدند، مردم را به مبارزه با حکومت ظلم و ستم تشویق می‌کردند.

مهم‌ترین ویژگی‌های سبک این دوره «ساده شدن دستور زبان» و «گسترده‌گی واژه‌ها» است. البته برخی واژه‌های انگلیسی و فرانسوی و واژه‌های صنعتی در شعر شاعران راه یافت. همچنین قالب‌های تازه شعری به وجود آمد.

مهم‌ترین این قالب‌ها، «تصنیف» و «ترانه» و انواع مستزادهای سیاسی و اجتماعی بود.

مهم‌ترین شاعران این دوره عبارت‌اند از:

محمدتقی بهار، علی اکبر دهخدا، میرزاده عشقی، عارف قزوینی، ایرج میرزا، نسیم شمال، ابوالقاسم لاهوتی و...

شعر دوره سبک شناسی

دوره بازگشت ادبی



در شماره پیش درباره «سبک هندی» گفتیم. بعضی از شاعران این سبک به خاطر خیال‌پردازی بیش از حد و پیچیدگی‌های شعرشان، به «خیال‌بندان» معروف شدند.

به خاطر همین در اواخر قرن دوازدهم، یک کانون ادبی علیه آن‌ها در اصفهان به وجود آمد. همچنین **فتحعلی شاه قاجار** که خودش شعر می‌گفت، انجمن ادبی «خاقان» را در تهران تأسیس کرد.

هدف این انجمن‌های ادبی براندازی سبک هندی بود. اما اشتباه بزرگ آنان، به جای روی آوردن به روش تازه، تقلید از شاعران سبک خراسانی و عراقی بود، در حالی که باید به روش تازه‌ای رو می‌آوردند.

آن‌ها به تقلید از **سعدی و حافظ یا منوچهری و عنصری** شروع به شعر گفتن کردند. مثلاً قصیده یاغزلی را از آن‌ها انتخاب می‌کردند و در وزن آن شعر می‌گفتند. به همین خاطر به روش آن‌ها، روش یا سبک دوره بازگشت می‌گویند؛ بازگشت به سبک خراسانی و عراقی.

کارهای تقلیدی شاعران این دوره به ما می‌آموزد که کارهای تقلیدی به جایی نمی‌رسد و ذوق و تازگی و خلاقیتی در آن‌ها نیست.

در این دوره شاعران زیادی شعر گفته‌اند، ولی از میان آن‌ها کار چند نفر نسبت به بقیه بهتر است و تازگی‌هایی در آن‌ها دیده می‌شود. مثل بعضی شعرهای **فروغی بسطامی، هاتف اصفهانی، قآنی شیرازی، یغمای جندقی و نشاط اصفهانی**.

دونمونه از شعر این دوره را باهم می‌خوانیم:

کی رفته‌ای زدل؟ که تمنا کنم تو را
کی بوده‌ای نهفته؟ که پیدا کنم تو را
غیبت نکرده‌ای که شوم طالب حضور
پنهان نگشته‌ای که هویدا^(۱) کنم تو را
باصد هزار جلوه برون آمدی که من
باصد هزار دیده تماشا کنم تو را
بالای خود در آینه چشم من بین
تا باخبر ز عالم بالا کنم تو را
خواهم شبی نقاب زرویت برافکنم
خورشید کعبه، ماه کلیسا کنم تو را...

فروغی بسطامی

می‌رسد خشک لب از شط فرات اکبر من
نوجوان اکبر من
سیلانی^(۲) بکن از چشمه چشم تر من
نوجوان اکبر من
تا ابد داغ توای زاده آزاده نهاد
تتوان برد زیاد
از ازل کاش نمی‌زاد مرا مادر من
نوجوان اکبر من

یغمای جندقی

بیشتر بخوانیم

ابوریحان بیرونی

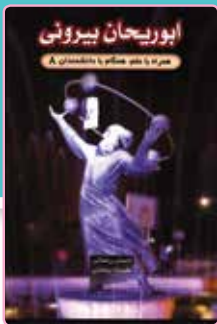
نویسندگان: احسان و علی‌رضا رضانی

ناشر: کتاب تارا

چاپ اول: ۱۳۹۶

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۲۴۹۱۴

کتاب حاضر از آغاز زندگی کودکی صحبت می‌کند که سال‌ها بعد در علوم مانند ستاره‌شناسی، ریاضی، گاه‌شماری و ... از نوابغ و دانشمندان ایران و جهان شد و آثار و اکتشافاتش در پیشرفت علم و دانش، نقش مؤثر داشت.



پی‌نوشت‌ها

۱. هویدا: آشکار، پیدا

۲. سیلانی: جاری شدن، روان شدن

هم پاتوقی‌های عزیز

سلام دوستان، این شماره، آخرین شماره مجله در سال ۱۳۹۶ و آخرین هم پاتوق شدن ما در امسال است. امیدوارم سالی که پشت سر گذاشته شد، به صورت سال خاصی پر از خاطره‌های شیرین در ذهن شما ماندگار شده باشد و سال بعد هم خیلی بهتر از امسال باشد. و ای کاش ایام تعطیلات نوروز بهانه‌ای برای مطالعه بیشتر کتاب‌های داستانی و رمان بشود و در کنار این خواندن‌ها، فرصت بیشتر و بهتر نوشتن هم فراهم باشد. با آرزوی نود و هفتی سرشار از کشف زیبایی‌ها و درک لذت‌های خواندن و نوشتن ...

علیرضا شیخ‌الاسلامی

❖ **محمد رضا صالح** از تهران، در داستان کوتاهی به نام «اگر هیچ لباسی در دنیا جیب نداشت!» برای ما نوشته است: «شلوغ‌ترین مغازه‌های شهر، کیف فروشی‌های آن است و روز به روز مردم بیشتر کیف می‌خرند. آخر می‌دانید؛ ما برای اینکه بتوانیم وسایلمان را حمل کنیم نیازمند کیف‌های خیلی بزرگی هستیم. اما این کیف‌ها دو مشکل جدی دارند اول آنکه ممکن است آن‌ها را فراموش کنیم و جایی جا بگذاریم، و دیگر آنکه کیف‌هایمان به راحتی توسط دزدها به سرقت می‌روند. برای من هم که پزشک هستم، همراه داشتن گوشی پزشکی و سایر وسایل مربوطه که باید همیشه دم دست باشند، خیلی مهم است ...»

آقا محمد رضا، ایده داستان شما، یعنی تصور جهانی که هنوز در آن جیب اختراع نشده است و نوشتن از دشواری‌های بدون جیب بودن، ایده خلاقانه و جالبی است و فقط ای کاش برای اختراع جیب توسط خودتان که در نقش یک پزشک بودید، قدری بیشتر توضیح می‌دادید. در واقع ایده خوب شما جای کار بیشتری دارد تا خواننده بهتر درگیر ماجرا شود. امیدوارم با بیشتر خواندن داستان‌های مختلف، خلاقانه‌تر به پیش بروید.

❖ **نیما ظریفی**، کلاس نهم از تهران، داستان کوتاهی برای ما ارسال کرده‌است. در بخشی از داستان او آمده است: «باران می‌بارد و در کوچه‌های خلوت و تاریک قدم می‌زند. دلش همراهی صمیمانه کسی را می‌خواهد تا با او درد و دل کند و یا حتی شاید کمی اشک بریزد. ولی انگار هیچ‌کس کلاً به فکرش نیست و آشنایی ندارد. نگاهی به سر و وضعش می‌اندازد، شاید یکی از دلایلی که این‌قدر تنهاست، لباس‌های پاره تنش و ظاهر آشفته‌اش است ...»

آقا نیما، داستان کوتاه شما که در ژانر تراژدی (سبک غمناک) نوشته شده بود، به خوبی حس و حال و وضعیت یک کودک خیابانی را روایت می‌کند. شما در اثر خود به اندوه و دردهای آن کودک به صورتی متناسب و بجا اشاره کرده‌اید. البته که این نوشته با بیان دقیق‌تر جزئیات فضای پیرامونی کودک می‌توانست امکان فضاسازی بیشتری برای مخاطب فراهم آورد. با امید آنکه نوشته‌های بیشتری از شما بخوانم.

در شبکه‌های اجتماعی به کانون
هواداران رشد بپیوندید:



@iRoshd

با مطالب
متنوع و جذاب



دوستان عزیز، در این شماره فقط به سراغ نظراتی رفتیم که از طریق پیامک به شماره ۳۰۰۸۹۹۵۹۶ برای مجله ارسال شده‌اند.

❖ **فاطمه آقاجانی**، پایه هفتم از شهرستان قائمشهر: «اگر به پاتوق بخشی اضافه می‌کردین که ما نوجوانان هم بتوانیم نظرمون را درباره دوستان عزیزمان که مطلب می‌نویسند و برای شما می‌فرستند، بنویسیم، خیلی عالی می‌شد.»

فاطمه خانم، ایده خیلی خوبی داده‌ای، اما حیف که به دلیل تاریخ چاپ مجله و فاصله چاپ آثار تا ارسال نظرات شما، اجرای این ایده ممکن نیست. اما خوبه که شما نظراتتون رو درباره آثار دوستان نویسنده برای خود ما بفرستید. ممنون از شما!

❖ **ریحانه سادات قریشیان**، کلاس هفتم: «من خودم در مدرسه فهمیدم، داستان‌های کوتاه‌تون خیلی طرف‌دار داره. کاش می‌شد این قسمت زیادتر بشه.»

ریحانه خانم، چقدر خوش‌حال کننده بود، این خبری که از مدرستون بهمون دادید. این پیام را هم از طرف ما به دوستانتون برسونید که بی‌صبرانه منتظر داستان‌های کوتاه‌تون هستیم؛ فقط کمی زودتر، مرسی!

❖ **سمیرا مرادی**، کلاس نهم از استان اصفهان، شهر میمه: «سلام! بر هم پاتوقی‌های عزیز. مجله‌تون امسال عالی شده، حرف نداره؛ به‌خصوص بخش پاتوق و ضد زنگش.»

سمیرا خانم و خیلی دیگر از دوستان که پیام تشکر دادین، اولاً که کلی انرژی و روحیه به ما وارد می‌کنید با این پیام‌ها و ای کاش در کنار این همه لطف اگر نقطه ضعف و ایرادی هم هست، بهمون یادآوری کنید تا بتونیم بهتر از قبل مجله رشد را سربلند کنیم، سپاس‌گزار از همراهی شما.

نظرات و مطالب شما هم به دست ما رسید:

- ❖ آرمان زرکلام، کلاس نهم از تهران
- ❖ مینا امن زاده، کلاس هشتم از اردبیل
- ❖ سیدصدرا میرقاسمی، از تهران
- ❖ مهتا بختیار، کلاس نهم از قزوین
- ❖ نوید برومند، کلاس نهم
- ❖ فاطمه مسلمی، کلاس هشتم از استان مازندران
- ❖ امیرمحمد عبدالهی، کلاس هفتم از نکا
- ❖ مرضیه امیری، ۱۴ ساله از اصفهان
- ❖ محمد صالح ناصحی نژاد، کلاس هشتم از اراک
- ❖ فاطمه هوشیاری، ۱۳ ساله از بندر بوشهر

❖ **حدیث صمیمی**، کلاس هشتم از دماوند: «منم یک رمان تقریباً چهارصد صفحه‌ای نوشتم که اطرافیانم از خوندنش خیلی خوش حال شدند، اما نمی‌دونم که کجا باید به چاپ برسونم. راستش خجالت می‌کشم! راستی متأسفانه جلد یک رشد نوجوان به ما نرسید. امیدوارم این دفعه به صورت متوالی به دستمون برسه.»

حدیث خانم چقدر معرکه و عالی که شما همت چهارصد صفحه نوشتن رمان را داشته‌ای. باید به این انگیزه عالی، احسنت و مرجحاً گفت. لطفاً بخشی از داستانانت را برای مجله ارسال کن تا آن را بررسی کنیم. دیگه اینکه نرسیدن مجله را هم حتماً از طریق مدرسه پیگیری کن. ممنون از پیام شما.

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، ایمیل مجله است به نشانی nojavan@roshdmag.ir

یا شماره پیامک ۳۰۰۸۹۹۵۹۶

برای نقد و نظر، لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی شرمند هستیم.

دسر موزی

مواد لازم:

شیر: دو لیوان
 شکر: یک لیوان
 وانیل: یک قاشق چایخوری
 نشاسته ذرت: سه قاشق غذاخوری
 آرد: دو قاشق غذاخوری
 بیسکویت پتی بور: یک بسته
 موز: دو عدد
 پودر نارگیل برای تزئین

طرز تهیه:

شیر و شکر را روی حرارت می گذاریم. بعد نشاسته، آرد و وانیل را اضافه می کنیم و مرتب هم می زنیم تا سفت شود.
 داخل سینی مشمع فریزر می اندازیم و کرم را روی آن می ریزیم و با قاشق صاف می کنیم. سپس پتی بورها را سه تایی به صورت افقی تا انتهای سینی کنار هم می چینیم. وسط بیسکویت ها موز می گذاریم. از دو طرف مشمع را بلند می کنیم و به شکل مثلث به هم می آوریم و برش می دهیم و با پودر نارگیل تزئین می کنیم.
 از یخچال بیرون می آوریم و برش می دهیم و از خوردن آن لذت ببرید.
 پیشنهاد می کنم حتما درست کنید و از خوردن آن لذت ببرید.

نوش جان

هم خوش مزه
 هم آسون

۱۰ تایی‌ها

برخی از پرندگان، پستانداران، ماهی‌ها، حشره‌ها و انواع گونه‌های جانوران مهاجرت می‌کنند. این کار به منظور یافتن غذا، خلاص شدن از سوز و سرمای زمستان، و تولید مثل انجام می‌گیرد. در اینجا ۱۰ جانور که مسافت‌های طولانی طی می‌کنند و قهرمانان مهاجرت در دنیای جانوران به شمار می‌آیند، معرفی شده‌اند:



کوزن شمالی: ۵۰۰۰ کیلومتر



پروانه امپراتور: ۴۸۰۰ کیلومتر



لاک‌پشت لاک چرمین: ۲۰۰۰ کیلومتر



وال گورنیشته: ۲۲۰۰۰ کیلومتر



فیل دریایی: ۲۱۰۰۰ کیلومتر



پرستوی دریایی سیاه: ۶۵۰۰۰ کیلومتر



یلوه: ۵۳۰۰ کیلومتر



پرستوی قطبی: ۷۱۰۰۰ کیلومتر



سنجاقک: ۱۷۰۰۰ کیلومتر



ماهی آزاد: ۳۸۰۰۰ کیلومتر

عکاس: حسن حقی



نمای زیبایی از نماد ایران،
دماوند در دشت پر شقایق لار